دوزگون و قارانقوش

تألیف:
م. کریمی

۱۳۸۸

سرشناسه: کریمی، محمدرضا، ۱۳۳۴ –

عنوان و نام پدیدآور: دوزگون و قارانقوش/ تالیف م.کریمی.

مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: ۱۰۴ص.:مصور ؛۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.

شابک: ۷- ۳۴- ۵۵۵۹- ۶۰۰- ۹۷۸ / وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: بهرنگی، صمد، ۱۳۴۷-۱۳۱۸.

موضوع: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ –

موضوع: نویسندگان آذربایجانی

موضوع: شاعران آذربایجانی

رده بندی کنگره: PIR۷۹۷۹/ک۴د۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۸فا۸

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۵۶۳۸۱

انتشارات تکدرخت

دوزگون و قارانقوش

تألیف: محمدرضا کریمی

آماده‌سازی و تولید: مؤسسه‌ی دانش سهند و سبلان

نشانی: خیابان جمهوری، بعد از تقاطع سی‌تیر، جنب کوچه شیبانی، پلاک ۵۴۸، ط همکف

تلفن: ۶۶۷۲۵۵۵۹ - فاکس: ۶۶۷۲۷۵۵۰

سال نشر: ۱۳۸۸ – محل نشر: تهران– شمارگان:۲۰۰۰ – چاپ اول– قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شابک: ۷- ۳۴- ۵۵۵۹- ۶۰۰ - ۹۷۸

فهرست

مقدمه ۵
دوزگون و قارانقوش..... ۱۰
قارانقوش کیست؟..... ۱۲
دوزگون کیست؟ ۱۶
همراهی دو دوست..... ۱۹
دهه‌ی ۵۰ – ۴۰ ..... ۲۳
تبریز شهر شاعران مبارز ۲۸
۱. حبیب ساهر ۲۸
۲. شهریار ۲۹
۳. مفتون ۳۰
۴. سهند ۳۱
۵. گوهر مراد..... ۳۱
۶. دکتر علی اکبر ترابی ۳۳
۷. دکتر مبین..... ۳۴
۸. دکتر براهنی..... ۳۵
۹. دهقانی ۳۵
۱۰. کاظم سعادتی ۳۷
۱۱. مرضیه احمدی ۳۸

۱۲. دکتر بیانی ۳۹
۱۳. اوختای ۳۹
۱۴. رئیس‌نیا ۴۱
۱۵. ناهیدی ۴۱
۱۶. حقّی ۴۱
۱۷. دولت‌آبادی ۴۲
۱۸. کاتبی ۴۳
۱۹. فلکی ۴۳
گذری بر تاریخچه‌ی مطبوعات آذربایجان ۴۵
بعد از مرگ صمد ۵۸
اشعار و مقالات دوزگون درباره‌ی قارانقوش ۶۲
۱. صمد بهرنگی منظومه‌سی ۶۴
۲. درباره‌ی قصّه‌های کودکانه‌ی بهرنگ ۶۹
۳. صمد بهرنگی از میان ما رفت ۸۱
۴. دانیشان قولچاق ۸۷
۵. ای رود! ۹۱
۶. آغاز ما ۹۴
۷. اوچغون داخما ۹۸
۸. اؤلوم یولو ۱۰۰
۹. تصویر صمد ۱۰۲

مقدمه

فرهنگ و ادبیات آذربایجان در عین حال که یکی از غنی‌ترین و پربارترین فرهنگ‌های دیرین جهان است، یکی از مظلوم‌ترین و محرومترین نوع آن نیز می‌باشد. مردمی که دیرین‌ترین مدنیت را در تاریخ جهان پدید آورده‌اند و دارای آن چنان فرهنگ و فولکلوری هستند که اندیشمندان برجسته‌ی سده‌ی اخیر، سر تعظیم در برابر عمق، محتوا و گستره‌ی آن فرود آورده‌اند، به دلایل و شرایط تاریخی – سیاسی و اجتماعی، امکانات ارائه‌ی آن را نیافته‌اند و در دوران ۵۰ ساله‌ی خفقان و استبداد ستمشاهی پهلوی، ادبیات و فرهنگ مکتوب خود را در صندوق‌ها نهاده و پنهان نگهداشته‌اند که مقداری از آن پس از طلیعه‌ی انقلاب شکوهمند اسلامی سال ۵۷ و با وزش نسیم فرح‌بخش آزادی از صندوق‌ها بیرون آمد و بر دل مردم غیور و آزاده‌ی آذربایجان نشست.

با آغاز سلطنت منحوس پهلوی، سایه‌ی شوم استبداد با حمایت امپریالیسم، بر کل کشور عزیزمان نشست و با ایجاد تفرقه بین اقوام داخل ملت عظیم و یکپارچه‌ی ایران، سبب تسلط فرهنگ و زبان یک قوم بر کل ملت شد و موجبات پدید آمدن شوونیزم از یک سو و محرومیت اکثریت مردم از فرهنگ خودی والیناسیون زبانی گردید. در این شرایط تازه، امپریالیسم به همراه ایادی خود در وطنمان سعی کرد تنها یک زبان، یک

فرهنگ و یک ایدئولوژی را مسلط گرداند و برای این فرهنگ سلطه، تاریخی ساختگی، نژادی برتر و سلاحی سرکوبگر تدارک ببیند و اکثریت مردم را گوش به فرمان، مطیع و مصرف زده پرورش دهد. منافع امپریالیسم فقط در این شرایط تأمین می‌شد و لازمه‌ی این شرایط، حاکم شدن یک حکومت توتالیتر و دیکتاتور مآب بود تا هر حرکت مخالفی را در نطفه خفه سازد و از پیدایش افکار نوین جامعه جلوگیری به عمل آورد.

اما مردم ایران، به سادگی تن به این استبداد و دیکتاتوری ندادند؛ در برابر زورگویی‌های رضاخان ایستادند و هر چند که زبان‌ها بریده شدند، لب‌ها دوخته شدند، جوخه‌های اعدام در هر کوی و برزنی برپا شد و زندان‌ها از مبارزان و اندیشمندان و دلسوزان ملت پر شد، دیکتاتور نیز نتوانست خواسته‌های خود و اربابانش را به سادگی به دست آورد و در نهایت توسط اربابانش از ایران برده شد.

فرزندش نیز- هر چند در اوایل – همچنان به دستور ارباب، ژست وطندوستی گرفت و حتی آرزوی تمدن بزرگ را بر زبان آورد، کمتر از پدر خون نریخت، بلکه در زمان او نیز خون جوانان میهن بر جوی‌های خیابان‌ها جاری شد و آسفالت میدان‌ها رنگین شد. اما فراموش نکنیم که ملت غیور، خواب راحت را از او گرفت و سلسله مبارزات مردم به اشکال گوناگون همچون حلقه‌های زنجیر، زمان را به هم می‌دوخت و در نهایت در بهمن ماه ۵۷، تمام قدرت پلید او را به زباله‌دان تاریخ ریخت.

مبارزات مردم مسلمان و محروم ایران بویژه آذربایجان همـواره شـعله کشیده و بـا اهـدای خـون هـزاران نفـر از شـجاعترین و اندیـشمندترین فرزندان خود، آزادی را فراچنگ آورد هر چند که هنـوز بـرای بـاز کـردن صندوقهای بسته در دوران تاریک ستمشاهی فرصت زیادی نداشته است.

زبان و فرهنگ آذربایجان دارای قدمت، عمق و گستره‌ی زیادی اسـت و در دوران خفقان ستمشاهی نه تنها امکان رشد و بروز نداشت، بلکه هـر گونه صدایی بجـز صـدای آریائیـسم – کـه حتـی بـه نـوعی نژادپرسـتی ساختگی نیز دلخوش کرده بود – خفه می‌شد، ده‌ها و صدها روشـنفکر از میان مردم آذربایجان به پـا خاسـتند و ضـمن اثبـات پویـایی و بالنـدگی فرهنگ خود، به مبارزه‌ی علنی بـا رژیـم تـا دنـدان مـسلح و وابـسته بـه امپریالیسم برخاستند و طومار ننگین سلطنتش را درهم پیچیدند.

در این سال‌ها که شعر، ادبیات و فرهنـگ تولیـد مـی‌شـد، بـه دلیـل ممنوعیت علنی زبان و ادبیـات آذربایجـان، در صـندوق‌هـا نهـاده شـد و ادبیات مخفی پا گرفت. روشنفکران آذربایجان تا هر جـا کـه توانـستند از ادبیات متعهد و پویا حمایت کردند، پیشروتر از روشنفکران سراسـر ایـران حرکت نمودند و حتی بـرای روشـنفکری ایـران آبـرو کـسب کردنـد. امـا استبداد با سلاح‌های خود – اعم از ساواک، سانـسور، نیروهـای نظـامی و غیره به سرکوب بی‌رحمانه‌ای دست یازید و صدها تن از جوانان روشنفکر، فهمیده و مبارز آذربایجان را شهید کرد.

در این میان، حرکت روشنفکری آذربایجان در دهه‌ی ۵۰ – ۴۰ یک سر و گردن از روشنفکران ایران بالاتر بود. موضوع این کتاب کم حجم نیز به یک گوشه از این فرهنگ و حرکت غنی برمی‌گردد، حتی شاید قطره‌ای از این مجموعه را هدف می‌گیرد که در عین حال نقطه‌ی عطفی نیز به حساب می‌آید.

بی‌تردید صمد بهرنگی، روشن‌ترین چهره‌ی روشنفکری ایران است. روشنفکری که بدون آن که تحصیلات آکادمیک خیلی بالایی را یدک بکشد، افکار بسیاری از تئوری‌پردازان و مدعیان روشنفکری را به چالش کشید. او با حرکت و اندیشه‌هایش تاریخ عصر خود را برجسته کرد و در صف نخستین روشنفکران متعهد قرار گرفت.

بررسی این برهه از تاریخ معاصر به ویژه برای آذربایجان اهمیت بسیاری دارد که متاسفانه هنوز کاری صورت نگرفته است. دفتری که اینک در دست خوانندگان است تلاشی کوچک در همین راستاست که اگر راه را برای بررسی‌های بیشتر بگشاید به هدف خود رسیده است.

اما در عین حال لازم است در همین مقدمه به یک نکته اشاره کنم که بررسی این برهه‌ی تاریخی با همان شرایط موجود بایستی صورت گیرد و همه جانبه مورد کنکاش و کاوش قرار گیرد. این اشاره بدان سبب ضروری می‌نماید که متاسفانه برخی از نویسندگان، با خالی دیدن میدان، خود را قهرمان آن میدان دانسته‌اند و حتی ژست روشنفکری گرفته و به انتقادهای ناجوانمردانه دست یازیده‌اند و مطمئن از این که دیگران به

دلایلی امکان افشای آنان را ندارند به عملیات پهلوان پنبه‌ای نیز مبادرت کرده‌اند که ما در اینجا به دلیل بی‌پایگی این پهلوان پنبه‌ها فقط تلنگری بدان‌ها خواهیم زد و اطمینان داریم که چهره‌ی این پهلوان پنبه‌ها با تلنگری می‌ریزد و نیازی به برخوردهای محکم‌تر ندارند. مگر بعداً لازم باشد که ما فعلاً میدان را برای این امر می‌گشاییم تا به میدان آیند و در آنجا با آنان رو در رو شویم.

موضوع این کتاب کم‌حجم، دوستی‌ها و روابط دو روشن‌اندیش آذربایجانی است که یکی امروز از چهره‌های شناخته شده‌ی عرصه‌ی ادبیات است و دیگری نویسنده‌ای است که هر چند چهره در خاک کشیده است اما همچنان زنده و پویاست و هنوز هم اندیشه‌هایش انسان‌ها را می‌سازد. این دو نفر- دوزگون و قارانقوش - در واقع چهره‌های شاخص روشنفکری آذربایجان در دهه‌ی ۵۰ – ۴۰ می‌باشند و دوستان خواننده انتظار نداشته باشند که ما همه‌ی مسائل را مورد بحث قرار دهیم، بلکه اگر روزنه‌ای به سوی این محیط باز کنیم به هدف نزدیک شده‌ایم. حالا این شما و این هم آنچه از بضاعت ناچیز راقم این سطور ساخته است.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

دوزگون و قارانقوش

دوزگون تخلص شعری پروفسور دکتر حسین محمدزاده‌ی صدیق است که امروز با پشت سرنهادن ۶۴ سال از عمر پر برکت خود بیش از صد کتاب تحویل جامعه داده و نه تنها در عرصه‌ی شعر که بالغ بر ۱۰ دفتر شعرش منتشر شده است، در عرصه‌های ادبی و تحقیقی کارهای شگرفی ارائه داده است و نظراتش نه تنها در ایران، بلکه در بیشتر کشورهای دنیا، اهمیت و اعتبار خاصی دارد. حجم کارهای منتشر شده‌اش آنچنان بالاست که گاه از محاسبه‌ی سرانگشتی تعداد صفحاتی که در هر روز از عمرش نوشته است انگشت تعجب به دهان می‌ماند و به این شعر شاعر بزرگ آذربایجان – عمادالدین نسیمی می‌اندیشد که گفته است:

من بو جهانا سیغمازام!

واقعاً هم چنین فعالیتی از لحاظ کمی و کیفی شگفت‌انگیز است. قارانقوش اسم مستعار صمد بهرنگی است که وی در اولین کتاب خود به

نام **پاره پاره** که در سال ۱۳۴۲ انتشار داد آن را به کار برده است و بعد از آن نیز چندین بار این امضا را در پای مقالات خود نهاده است.

دوزگون و قارانقوش هر دو لغت ترکی است. اولی به معنی درست‌کـار و صدیق، دومی به معنی پرستو و پرنده‌ی کوچگر می‌باشد.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

قارانقوش کیست؟

صمد، پدیده‌ای بزرگ در ادبیات معاصر ایران است و با نوشته‌ها و عملش برای مقوله‌ی روشنفکری ایران آبرو خرید. او نیز در عمر کوتاه خود آن چنان خستگی‌ناپذیر کار کرد و آثاری آفرید که کسی را تصور چنین فعالیتی کمتر است. او که برای مقالات خود اسامی مستعاری مانند:«ص. قارانقوش، چنگیز مرآتی، بهرنگ، بابک، آدی باتمیش، داریوش نواب مراغه‌ای، افشین پرویزی، ص.آدام، سولماز، داص و ....» را انتخاب کرد و این امر برای پرهیز از شناخته شدن و شهرت بود، با این حال چنان شهرتی کسب کرد که نویسندگان نامدار ایران چنان در برابر او و عظمت اندیشه‌ها و تلألو افکارش سر تعظیم فرود آورده‌اند که بی‌سابقه است و بسیاری از نویسندگان برای ملاقاتش به تبریز آمده‌اند.

صمد به سال ۱۳۱۸ در محلّه‌ی چرنداب تبریز پا به جهان نهاد. به سال ۱۳۲۵ به مدت یک سال به زبان مادری خود درس خواند و در همین یک سال در سرودهایش از ستارخان، آذربایجان و زبان خود فریاد کشید و مشق دید. هنوز دبیرستان می‌خواند که مدیر مدرسه، پدرش را احضار کرد و به خاطر حرف‌ها و فعالیت‌های فرزندش بدو اخطار داد. در سال ۱۳۳۴ وارد دانشسرا شد.

۱۶ ساله بود که با غلامحسین ساعدی ۲۱ ساله آشنا شد. در ۱۳۳۵ با بهروز دهقانی آشنا شد. در ۱۳۳۶ به عنوان معلم عازم روستاهای آذربایجان شد و به دنیای کودکان وارد گردید. در ۱۳۳۷ وارد دانشگاه تبریز گشت تا لیسانس زبان انگلیسی بگیرد. از سال ۱۳۴۰ با امضاء ص. قارانقوش وارد دنیای نویسندگی شد و **تلخون**، سپس **افسانه‌ی آه** را چاپ کرد. سال ۱۳۴۲ **کند و کاو در مسائل تربیتی ایران** را منتشر ساخت. با نشریه‌های معلم امروز، سپاهان و بامشاد همکاری کرد.

در همان سال **پاره پاره** را که برگزیده‌ای از اشعار ترکی از دوران کلاسیک تا امروز بود منتشر کرد و به همین خاطر راهش به دادگاه کشیده شد. کتاب‌های **خرابکار** (ترجمه از عزیز نسین)، **اولدوز و کلاغ‌ها**، **کلاغ سیاهه** (ترجمه‌ای از مامین سیبریاک)، **الفبای آذری برای مدارس آذربایجان**، **گئجه دیر** (ترجمه‌ی اشعار از شاعران معاصر فارس مانند شاملو، اخوان، فروغ فرخزاد، نیما، م. آزاد) را به چاپ رساند. در همین زمان با جلال آل احمد آشنا شد، سپس دوستان خوبی همچون علیرضا نابدل، حسین صدیق، غلامحسین فرهود، رحیم رئیس‌نیا، مناف ملکی و ... پیدا کرد.

در همین سال به دلیل فعالیت ادبی از کار تعلیق شد. اما ساکت ننشست بلکه با نام مستعار افشین پرویزی، دو جلد **انشاء ساده** را نوشت. **تلخون** را به زبان ترکی نوشت. در اعتصابات دانشجویی دانشگاه تبریز و تهران فعالانه شرکت کرد. جالب آن که بسیاری از نویسندگان مطرح

ایران مانند: آل احمد، ساعدی و مفتون امینی برای دیدار با صمد راهی تبریز شدند.

سال ۱۳۴۶ اعتصاب بزرگ دانشگاه تبریز را با همکاری دوستانش همچون کاظم سعادتی رهبری کرد. کتاب‌های خوبی مانند: **کچل کفترباز، افسانه‌ی محبت، پسرک لبوفروش** حاصل تلاش‌های ادبی – اجتماعی صمد در این سال است. سپس شرکت فعالانه‌ای با حضور آل احمد و ساعدی در مراسم خاکسپاری غلامرضا تختی به انجام رساند. این سال، برای صمد و دوستانش سال پرکاری بود. در سال ۱۳۴۷ کتاب‌های دیگرش مانند: **یک هلو، هزار هلو، ۲۴ ساعت در خواب و بیداری، کوراوغلو و کچل حمزه** را منتشر ساخت و آخرین کتابش **ماهی سیاه کوچولو** را نوشت و از سوی ساواک و رژیم پهلوی مورد تهدید مستقیم قرار گرفت. ساواک به خانه‌اش می‌ریزد، اما در نهایت در شهریور ۱۳۴۷، جسد او را در رود ارس می‌یابند.

سه روز بعد از آن، دوستان غیورش – علیرضا نابدل، بهروز دهقانی و کاظم سعادتی جسد او را به تبریز آورده و دفن می‌کنند و چاپ و انتشار آثار صمد را به گردن می‌گیرند.

این، مختصری از زندگی صمد بود اما فراموش نکنیم که هر چند کتاب ماهی سیاه کوچلو در دنیا شهرتی کسب کرد و جوایز بسیاری از کشورهای ایتالیا، چکسلواکی، ترکیه و غیره به دست آورد، اما شاهکار اصلی او، به گفته‌ی غلامحسین ساعدی، زندگی‌اش بود. ولی راه او توسط

دوستانش بعد از مرگ او ادامه یافت و از آن جمله دوزگون بود که همواره یاد و خاطره‌ی او را زنده نگه داشت.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

دوزگون کیست؟

دوزگون نیز به سال ۱۳۲۴ در تبریز زاده شد. از همان دوران مدرسه ضمن عشق به زبان مادری‌اش، استبداد و خفقان را حس کرد و دانست که فرهنگ و زبان او در این کشور و تحت سیطره‌ی رژیم شاهنشاهی ممنوع است. ضرورت مبارزه را فهمید و از همان نوجوانی قلم به دست گرفت.

چون دانشسرا را تمام کرد، رهسپار روستاهای تبریز و اهر گردید و همچون صمد و ده‌ها تن از معلمان روستاها، از جرگه‌ی دوستان صمد شد و همان راهی را پیمود که صمد برای آنان همواره کرده بود؛ یعنی زندگی با مردمی ساده و تلاشگر و مبارز. انسان‌های ساده، پاک و غیوری که فرهنگشان تبعید گشته و ممنوع شده است. او نیز همچون صمد به گردآوری فولکلور پرداخت. او نیز از چشمه‌ی فرهنگ غنی مردم آذربایجان سیراب گشت. به گردآوری مواد فولکلوریک همت گماشت و در راه مبارزه برای احقاق حقوق ملت خویش، قلم به دست گرفت و ابتدا با نگارش مقالاتی در مجله‌های مختلف و همکاری با قارانقوش کار

نویسندگی را آغاز کرد و مدّتی نگذشت که از نویسندگان ثابت نشریات متعهد کشورمان شد.

از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵، قارانقوش بخش هنری – اجتماعی نشریه‌ی آدینه را مستقیماً بر عهده گرفت و در آن جا با همکاری دوستان نزدیکش از جمله دوزگون به ترویج فرهنگ و ادب آذربایجان پرداخت. ضمن چاپ مواد فولکلوریک آذربایجان، به درج مقالات ادبی سنگین و بیان مشخصات زمان در پاسخ به نیازهای اجتماعی – ادبی جامعه‌ی ایرانی مبادرت کرد. ۱۷ شماره از این نشریه با همت دوستان صمد منتشر شده است و در تدارک برای چاپ نشریه‌ای در تبریز بودند که صمد از میان دوستان رفت و اما با رفتن او، کارها تعطیل نشد بلکه این بار دوزگون بود که این رسالت را به گردن گرفت و به خوبی از عهده‌ی این مسئولیت برآمد.

دوزگون نیز در آن شرایط خفقان شاهنشاهی، مقالات و کتاب‌های علمی ادبی و تحقیقی خود را یکی بعد از دیگری زیر چاپ برد و لحظه‌ای بی‌کار ننشست.

دوزگون مقاله نوشت، شعر گفت، داستان نگاشت، به تحقیق ادامه داد، گردآوری مواد فولکلوریک را عهده‌دار شد، به ترجمه‌های ماندگار دست زد که این کارها بی‌اجر هم نماند زیرا از طرف ساواک دستگیر و به جرم «اقدام علیه امنیت کشور و تحریک به قیام مسلحانه!» ۶ ماه زندان کشید و ۵ سال از حقوق اجتماعی محروم شد. اما این تضییق‌ها نتوانست دوزگون را از راه خود منصرف سازد. هر بار که از بازداشت و زندان بیرون

آمد با عزمی راسخ‌تر به تداوم مبارزاتش امید بست و راه را تا سرنگونی رژیم پهلوی ادامه داد، به طوری که در طلیعه‌ی انقلاب سال ۱۳۵۷، دوزگون با نشر بیش از ۳۰ جلد کتاب، کوله‌باری از تجربه و مبارزه را اندوخته داشت. بخشی از این اندوخته‌هایش را صرف دوست صمیمی و فداکارش قارانقوش کرد. چون او شهید شد، اینک دوزگون بود که پیام دوستش را به ملت آذربایجان برساند و به همین خاطر علاوه بر چاپ نشریه، نوشتن ده‌ها مقاله در حق وی، منظومه‌ای حماسی نیز در شرح زندگانی سراسر مبارزه و اندیشه‌ی قارانقوش نوشت و نشان داد که دوستی حقیقی و صمیمی است.

همراهی دو دوست

دوزگون و قارانقوش هر دو زاده و پرورده‌ی شهر تبریزند و فاصله‌ی سنی ۶ سال چیزی نیست که آنان را از هم جدا کند بلکه از یک نسل هستند و زندگی هر دو نیز شبیه هم بوده است و از نظر طبقاتی، خانوادگی و تحصیل نیز در یک رده بوده‌اند. هر دو معلم بوده‌اند و معلمی را از روستاهای اطراف تبریز آغاز کرده‌اند. هر دو عاشق فرهنگ و ادب بوده و درد آذربایجان و آذربایجانی را حس کرده‌اند و مهمتر آن که شرایط خفقان سیاسی – اجتماعی را درک کرده‌اند و دانسته‌اند که عشق و علاقه‌ی آنان به زبان، ا دبیات، وطن و مردم با یک سد بزرگی به نام حکومت شاهنشاهی روبرو است و این عشق و علاقه‌ی آنان در قاموس این حکومت ممنوع است. بنابراین آن دو، یک راه را انتخاب کردند و آن، گرفتن قلم به دست بود تا از این فرهنگ تبعیدی دفاع نمایند.

ساده‌ترین راه برای این مبارزه و در عین حال اصولی‌ترین راه، پیوستن به مردم و یاد گرفتن از مردم بود و سپس همگام با آنان به حرکت درآمدن و مردم را نیز به حرکت آوردن. برای این کار هر دو به فرهنگ مردم روی آوردند. ادبیات شفاهی مردم آذربایجان که بسیاری از پژوهشگران خود را، به دلیل غنا و محتوای والایش حیرت‌زده کرده است، خمیرمایه‌ی فعالیت آنان قرار گرفت. هر چند که جدا از هم به گردآوری

مواد فرهنگ مردم پرداختند، اما موضوع یکی بود. جالب‌تر آن که در حین گردآوری و یادگیری به نتایج یکسانی نیز می‌رسیدند. قارانقوش ضمن آن که افسانه‌های آذربایجان، قوشماجالار و چند اثر دیگر را گرد آورد به جمع‌بندی یافته‌های خود نایل شد و به همان نتایجی رسید که دوزگون با گردآوری و بررسی دیگر مواد فولکلوریک مانند سایالار، آتالار سؤزو و سایره بدان دست یافته بود. قارانقوش علاوه بر گردآوری این مواد، به استفاده از آن‌ها در قصه‌های کودکانه همت گماشت، - به قول نویسنده‌ای – کودکان زیر صد سال را مورد خطاب قرار داد و آموختن را پیشه کرد. با نگارش ده‌ها قصه‌ی کودکانه، یافته‌های خود را به کار گرفت و به آنان راه‌های مبارزه با: ظلم، پستی و پلشتی، خرافات و اندیشه‌های پس‌مانده‌ی فئودالی و سرمایه‌داری آموخت.

دوزگون نیز یافته‌های خود را در کارهای علمی – ادبی‌اش به کار گرفت و رفته – رفته بر عمق تحقیقات خود افزود و در قالب کتاب‌های تحقیقی‌اش به کمک مردم شتافت.

جمع‌بندی دوزگون از قصه‌های آذربایجانی و دسته‌بندی آن‌ها از نظر موضوعی در چند کتاب مستقل مطرح گشته است که از آن جمله می‌توان به **قصه‌های روباه** و بررسی شخصیت آنان و تطبیقش با چهره‌های طبقات مختلف اجتماع انسانی و سپس به **قصه‌های کچل** و بررسی شخصیت این چهره‌ی افسانه‌های آذربایجانی اشاره کرد. قصه‌های روباه از جمله موضوعاتی است که دوزگون به صورت یک کتاب مستقل به چاپ

سپرده است. از دیگر آثار تحقیقی وی در زمینه‌ی فولکلـور مـی‌تـوان بـه **سایالار، عاشیقلار، هفت مقاله** و . . . اشاره کرد.

این دو دوست در روستاهای دور از شـهر تبریـز و بـا امکانـات بـسیار اندک به معلمی روی آوردند. با کودکان رنج و زحمت و کار زندگی کردند و این طبقه از جامعـه را برگزیدنـد و روی آنـان کـار کردنـد و بـه نتـایج شگفت‌انگیزی دست یافتند. بسیاری از چهره‌های مبارز دهه‌ی ۵۰ از میان این شاگردان مستقیم ایشان هستند.

زمینـه‌ی کـاری هـر دو نویـسنده یکـی اسـت. مجموعـه‌ی مقـالات قارانقوش بیشتر ادبیات آذربایجان و بویژه آثار معاصر اسـت و از شـعر تـا دستور زبان ترکی سخن رانده و در نقدهای ادبی، همواره جانـب شـاعران متعهد، از جمله ساهر و سهند را گرفته اسـت. در مجموعـه‌ی مقـالات از زندگی عاشیق‌ها و شاعران کلاسیک نیز غافل نمانده است. آثـار دوزگـون نیز در همین زمینه بوده، گویی هر یک، دنبال کار دیگری را پـی گرفتـه است.

هر دو معلم بودند، عشق به کودکان در وجود آنان شعله می‌کشید، از اخطار، تعلیق و اخراج نیز بی‌بهره نشده‌انـد. قـارانقوش در عمـر پربـار امـا کوتاه خود از این برخوردها برخوردار بوده است و حتی الفبای آذربایجانی باعث گشت که به خانه‌اش بریزند و حدود ۹ روز بعد خبـر غـرق شـدنش رسید و چه رابطه‌ای بین این دو حادثه بوده اسـت، بمانـد. دوزگـون نیـز سراسر عمر خود را چه در زمانی که در دبیرستان تدریس و چه زمانی که

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

استاد دانشگاه بود همواره با تهدیدهای زورمندان روبرو بوده است اما هیچ یک سبب نشد تا خللی در باورهای راستین وی ایجاد شود.

این دوستی و رفاقت امروز نیز بعد از گذشت چهل سال از درگذشت قارانقوش در روح و اندیشه‌ی دوزگون پا برجاست و همچنان با یادآوری عظمت دوستی و اندیشه‌های وی، روح دوزگون به غلیان می‌آید و سبب می‌شود تا نویسنده‌ی بزرگ در پیرانه سری دست به قلم ببرد و از مبارزات مشترکشان سخن گوید و بنویسد.

دهه‌ی ۵۰ – ۴۰

سال‌های بین ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۰ دهه‌ای پرتلاطم، سرشار از حوادث و اتفاقات مختلف سیاسی – اجتماعی بود. از یک سو در بهمن ماه ۱۳۴۰ شاه ستمگر پهلوی با اعلام اصول ششگانه انقلاب سفید(!) دوره‌ای تازه از ظلم و ستم شاهانه و سرمایه‌داری را آغاز کرد و چیزی نگذشت که ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی (ره) از پشت آن رسید و سرکوب این حرکت، روحیه‌ی شکست و ناامیدی را در عرصه‌ی سیاسی پدید آورد. و به دنبال آن بحق می‌توان گفت که عرصه‌ی ادبی ایران، زمینه را برای آگاهی مردم مهیا می‌کرد. پس از آن روشنفکران سراسر ایران با قلم‌های تند و تیز خود وارد عرصه‌های ادبی شدند. آثار ادبی مختلف به میدان آمد. شعر رنگ و لعاب مبارزه گرفت هر چند که به سمبولیسم روی آورد، اما حرفی برای گفتن داشت و حرفش را می‌زد. شعر در این عرصه تنها نبود، نمایشنامه، داستان کوتاه، رمان و حتی فیلم نیز پا گرفت و به راه افتاد.

بی‌تردید آذربایجان با حرکت‌های سریع و عمیقش در رأس قرار گرفت، هر چند که زبانش بریده بود و فرهنگش تبعید گشته بود، اما روشنفکرانش جرأت و شجاعت بیان را داشتند و با روحیه‌ای مبارزه‌جویانه

وارد عرصه شدند. قارانقوش در رأس این حرکت بود و با نگارش بی‌باکانه‌ی مقالاتش، روشنفکران سراسر ایران را بهت‌زده و متوجه تبریز کرد. مجله‌ی **آدینه** در فراتر از آذربایجان پخش شد و ادبیات متعهد ایران را پی‌ریزی کرد و آنگاه با نگارش بی‌باکانه‌تری از اصول آموزش و پرورش کشور در کتاب **کندوکاوی در مسائل تربیتی ایران**، همه‌ی افکار روشن‌اندیشان سراسر ایران را به خود جلب کرد. آنان که سال‌ها در آرزوی بیان دردهای جامعه‌ی ستمزده و استبدادزده‌ی ایران بودند، اینک شاهد آن بودند که جوانی بی‌باک از تبریز، عمق درد کشور را رو می‌کند و با روحیه‌ای شجاعانه و بی‌پروا به بیان این دردها برمی‌خیزد.

به دنبال آن، دانشگاه‌ها به خود آمدند و در رأس همه‌ی دانشگاه‌های کشور، دانشگاه تبریز سینه در برابر دژخیمان رژیم تا دندان مسلح شاهنشاهی سپر کرده و از خواسته‌ی مردم دفاع می‌کند. رهبری آنرا نیز جوانانی به دست گرفته‌اند که در عین حال قلم به دستان تبریز هستند. اینان کسانی نبودند جز صمد بهرنگی، حسین دوزگون، نابدل، دهقانی، سعادتی و ده‌ها تن از یاران صدیق و مبارز؛ که همواره در همه‌ی عرصه‌ها سیاسی، اجتماعی و ادبی پشت به پشت هم داده‌اند و صمیمانه و آگاهانه به مبارزه برخاسته‌اند.

با این توصیف می‌توان ادعا کرد که تبریز در این دهه، تجلی‌گاه مبارزه و تعهد و رسالت شده است. چشم امید همه‌ی نویسندگان متعهد و مبارز، رو به سوی تبریز دارد. آری تبریز دوران بیداری و انتباه خود را

می‌گذراند، این مظلوم دست بسته به خود آمده است و نه تنها می‌خواهد خود را نجات دهد، بلکه قبل از خویش، منادی رهایی بخش کل ملت ایران گشته است. اگر نویسندگان ایران سربسته و در رمز و راز به بیان دردهای جامعه‌شان می‌پردازند، نویسندگان تبریز با صراحت لهجه و شیوایی بیان به اعتراض لب گشوده‌اند.

تبریز مرکز نشر کتابهای مبارزه‌جویانه و اصالت‌خواه گشته است. ده‌ها نویسنده قلم به دست گرفته‌اند، ده‌ها مرکز نشر برپا شده است و هر کوی و برزنی، جوانی طالب مبارزه در صف مردم حق‌طلب ایستاده است. کتاب‌ها که چاپ می‌شوند در غروب تابستان‌های تبریز دست به دست جوانان می‌گردد، خیابان‌ها غلغله‌ای است، آنچه بین جوانان رد و بدل می‌شود کتاب‌های کوچکی است که از فرهنگ آنان نوشته شده است، از مبارزه و حتی مبارزه‌ی مسلحانه دم می‌زنند. جلوی کتابفروشی‌ها غلغله است هر چند که ماموران ساواک نیز در کمین نشسته‌اند. چند هزار جلد از کتاب در یکی دو روز نایاب می‌شود گویی مردم تبریز را سیراب نمی‌کند. چشم‌ها در راه کتاب دیگری است.

انتشارات شمس، نوبل، حقیقت و دیگران محل رفت و آمد نویسندگان است و گاه نویسندگانی از شمال، جنوب، شرق یا غرب ایران آمده‌اند و به دنبال کتابی خاص و نشریه‌ای مشخص و یا شاید دنبال مقاله‌ای و شاید دیدن و ملاقات با روشنفکری!؟

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

تعداد نویسندگان مطرح تبریز در همین دهه سر به ده‌ها نفر می‌زنـد که تعدادی از آنان این‌هایند: صمد بهرنگی با ده‌ها کتاب قـصه کودکـان و مقالات تند انتقادی، ح. صدیق با ده‌ها شعر و مقاله و کتاب در فرهنـگ و ادب آذربایجان، بهروز دهقانی هر چند با تعدادی از افسانه‌های آذربایجان اما با قلمی قاطع و مبارزه‌جویانه و ترجمه‌هایی از شون او کیسی، علیرضـا نابدل جوانی با اشعار حماسی و اندیشه‌های انقلابی، مناف فلکی با شعری که چند بیت آن کافی است تا نویسنده‌ای را برای به دسـت آوردن مـتن کامل شعرش از جنوب کشور به تبریز بکـشاند، کـاظم سـعادتی بـا چنـد مقاله و شرکت فعالش در دانشگاه‌ها طالبـان بـسیاری را راغـب ملاقـاتش می‌سازد. غلامحسین ساعدی پدر تئاتر و نمایشنامه‌نویسی مدرن ایـران و نویسنده‌ای که سمبل مبارزه و گفتگو است، مفتون امینی شاعر بزرگی که هر چند در شعر فارسی جزو شاعران ردیف اول ایران اسـت امـا هنـوز در ادبیات ترکی در جستجوی راهی است. اما جسورانه و در صف جوانان شعر می‌سراید و از بی‌باکی جوانانش دل گرفته است، بولود قـره‌چورلـو سـهند ضمن پرداختن به تاریخ و افسانه‌های حماسی خلقش، از مبارزه‌ی نیکی‌ها علیه پلیدی‌ها، روشنایی علیه ظلمـت، و انـسانیت علیـه اسـتبداد سـخن می‌راند و شجاعانه از عدل، آزادی و برابری دم می‌زند و بـا خلـق شـعرش نشان می‌دهد که زبان و فرهنگ ترکی نه تنها شکست‌ناپـذیر اسـت بلکـه دارای جوهره و توانمندی جاودانه‌ای نیز هست، محمدعلی فرزانه با همتی متواضعانه غنای فرهنگ آذربایجان را به رخ جهانیان می‌کشاند (بایـاتیلار،

دده قورقود) و زبان ترکی را از توانمندترین زبان‌های دنیا معرفی می‌کند (مبانی دستور زبان ترکی آذربایجانی)، رحیم رئیس‌نیا با دوستان نزدیکش به ترجمه و تحقیق‌های علمی- فرهنگی بی‌مانندی دست یازیده و کتاب‌هایی تقدیم جامعه‌ی ایران کرده‌اند که نگارش هر صفحه‌ی آن‌ها جرأتی بسیار و شجاعتی فراوان می‌خواهد، غلامحسین فرنود نیز دست در دست نویسندگان همرزمش دارد.

در این دهه صمد پدیده‌ی بزرگی از مبارزه و روشنفکری شد. او که با انقلابی‌ترین روشنفکران ایران در تماس نزدیک بود و بسیاری از این چهره‌ها همچون امیر پرویز پویان، مسعود احمدزاده، جلال آل احمد، محمود دولت‌آبادی و دیگران برای دیدنش به تبریز آمدند که برخی اگر صرفاً نویسنده باقی ماندند، تعدادی از این‌ها با راهنمایی‌های این مبارز نستوه، اسلحه به دست گرفتند و مستقیماً به قلعه دژخیمان رژیم حمله بردند و جانانه جان باختند.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

تبریز شهر شاعران مبارز

گفتیم دهه ۵۰ – ۴۰ دوران انتباه آذربایجان است چـرا کـه نـشریات مختلف در تبریز پا می‌گیرد، ده‌ها انتشاراتی به نشر کتاب‌های آذربایجانی همت می‌گمارند، ده‌ها کتاب از ترکی به فارسـی ترجمـه شـده و منتـشر می‌گردد، صدها نویسنده در تبریز نفس می‌کـشند و صـدها کتـاب خلـق می‌کنند و راه مبارزه را می‌گشایند. یادآوری این نکته را فراموش نکنم که در تداوم این حرکت بود که در ۱۴ بهمـن ۱۳۴۹، حملـه‌ی مـسلحانه بـه کلانتری ۵ خیابان شهناز تبریز رخ می‌دهـد و قبـل از سـیاهکل، جنـبش مسلحانه توسط روشنفکران و نویسندگان تبریز به عمل می‌نـشیند. حـال بهتر است گذری کوتاه بر آثار این نویسندگان داشته باشیم.

۱. حبیب ساهر

تبریز در این دهه شاعر بزرگ و خزان گوی خود حبیـب سـاهر را در دامن دارد. او که خزان سال ۱۳۲۴ را دیده و خزان سال ۱۳۲۵ با همه‌ی وحشت‌زایی و حرکت دد منشانه‌ی رژیم پهلـوی و اربابـان اسـتعمارگرش نتوانسته امیدها را در دلش بخشکاند و همچنان در **کؤشن** نشسته و **اشعار لیریک** سر می‌دهد که همین اشـعارش لبریـز از نفـرت علیـه دشـمنان و

سرشار از محبت به ملت خویش است و جسورانه علیه شاه رجز می‌خواند و مداحانش را رسوا می‌سازد. او که بانی شعر نوین ایران و آذربایجان است، او که شاگردی تقی رفعت کرده و با زیبایی‌های شعر غرب آشناست، شعر آذربایجان را تا قله‌های رفیع انساندوستی، محبت و وطن‌پروری برده است. شاعرانه‌ترین تصویر طبیعت و احساسات پاک انسانی، فریاد درد انسان‌های بی‌کس و درمانده در اشعار او مترنم است و روح انسانی در پرتو آموزه‌های انساندوستانه، همواره در گریه و ناله است و همچنان با دست مهربانش به نوازش تنهای زخم خورده می‌پردازد و روح انسان‌ها را می‌نوازد. حبیب ساهری که سمبل مقاومت آذربایجان است و شعر آذربایجان را تا ابد جاودانه ساخته است.

۲. شهریار

از دیگر سو، شهریار به عنوان سراینده‌ی حیدربابا، در تبریز ماندگار شده است، او، دلخسته از شاعران هروتر تهرانی به شهر خود بازگشته است و تبریز را قبله شاعران قفقاز کرده است. او، زخم خورده از تیغ نابخردان فرهنگ‌سوز پایتخت‌نشین به تبریز پناهنده شده تا زبان مادری‌اش را پاس بدارد و درد مردم را بازگویی کند.

شعر او مرزها را درنوردیده و در بیش از ۲۰ کشور جهان وارد کتابهای درسی شده و رسمیت پیدا کرده است. اما هنوز در شهر خودش تبریز، چاپ این اشعار ممنوع است!

۳. مفتون

مفتون امینی که در شعر فارسی جزو شاعران انگشت‌شماری است که در سرایش حقیقت‌ها و زیبایی‌ها آوازه‌ای یافته و به دلیل وابستگی‌اش به فرهنگ خودی و عدم توانایی در فراموشی فرهنگ و زبان مادری‌اش سخت مورد سوء ظن رژیم منحوس پهلوی گشته است، زیرا در هر دفتر شعرش، قطعات کوچکی به زبان مادری‌اش نیز می‌پراکند و در نهایت و در ادامه و همگامی با فضای روشنفکری تبریز، مجبور به نگارش و سرایش **عاشیقلی کروان**[۱] می‌شود. اشعار مبارزه‌جویانه‌اش به فارسی نیز جوانان تبریز را سر شوق می‌آورد تا به حدی که اوختای چند تایی از اشعار او را به زبان اصلی‌اش برمی‌گرداند[۲].

زبان مفتون چه در فارسی و چه در ترکی زبانی فخیم و گرانبار است. نوآوری‌های او در زبان ترکی، ارمغانی گران قدر است که می‌باید آن را پاس داشت و احترام نهاد. مفتون شاعر زیبایی و مبارزه است، شاعر حقیقت‌گو و جان فداست. شاعری است که با همه‌ی وابستگی‌اش به شاعران عافیت‌طلب پایتخت‌نشین، دل در گرو شهر مبارز خود دارد و رفته رفته از آن محیط جدا می‌گردد و به آغوش شهر مبارزه و مقاومت برمی‌گردد[۳].

---

[۱] مفتون امینی، **عاشیقلی کروان**، تبریز، ۱۳۴۷.

[۲] علیرضا اوختای، **ایشیق**، تبریز ۱۳۵۸، صفحه ۲۱۲.

[۳] م. کریمی، **روشنفکران آذربایجان**، تهران، ۱۳۸۶، صفحه ۱۸۸.

۴. سهند

بولود قره‌چورلو – سهند جریانی بزرگ در ادبیات معاصر آذربایجان به وجود آورد. حتی شهریار را چنان به هیجان آورد که بزرگترین شاهکار خود **سهندیه** را خطاب به او آفرید. او متولد ۱۳۰۱ است که هر در مراغه به دنیا آمد و در تبریز بالید و در سال ۱۳۲۴ جزو شاعران تبریز درآمد و به خلق آثار شعری پرداخت. از شعرش طراوت گل‌ها، لطافت تاکستان‌ها و زمزمه‌ی جویبارهای مراغه به مشام می‌رسد. آثار جاودانه‌ی وی **سازیمین سؤزو، دده‌مین کتابی** و **قارداشیمین آندی** که بازخوانی کتاب سترگ **دده قورقود** است شاهکاری بی‌همتا و نوری خیره‌کننده در دهه‌ی ۴۰ آذربایجان است که در بیداری جوانان تبریز، حتی به حرکت آورنده‌ی روشنفکران بزرگی چون دوزگون و قارانقوش بوده است. مبارزه‌ی او علیه شاه و بیان بی‌پروای اعتقادات مبارزه‌جویانه‌اش، سهند را همچون مبارزی خستگی‌ناپذیر و مدافع فرهنگ و مدنیّت ملت خود در قلب‌ها حک کرده و چهره‌ی افتخارآفرینی برای آذربایجان می‌سازد. کتاب او در این دهه در تبریز منتشر می‌شود و انتشار آن دل‌ها را به جوش می‌آورد و آوازه‌اش از مرزهای کشور فراتر می‌رود.

۵. گوهر مراد

غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) از معدود روشنفکران انقلابی ایران در رژیم گذشته است که در دهه‌ی چهل بالیدند و ایران را مظهر

روشـنفکری در جهـان مطـرح سـاختند و ارکـان شـاه غـدار را بـه لـرزه درآوردند. بی‌تردید حرکت روشنفکری بیـشتر از حرکـت مـسلحانه علیـه نظام شاه مهلک می‌نمود. طیف وسیعی از روشنفکران ایران چشم امید به تبریز دوخته بودند و ساعدی از آنـانی بـود کـه دل از تبریـز نمـی‌کنـد و همواره خبر از مبارزان تبریز را در میان نویسندگان می‌پراکند. همـو بـود که حماسه‌ی صمد را ساخت.

ساعدی با داستان‌ها، گزارش‌نویسی، مقالات ادبی، فیلمنامه و بویژه بـا اسم مستعار **گوهر مـراد** در نگـارش نمایـشنامه‌هـایش، از برجـسته‌تـرین نویسندگان تأثیرگذار ایران و آذربایجـان در دهـه‌ی چهـل اسـت. آثـار او صحنه‌های تئاتر ایران را تسخیر کرد، روی پرده‌های سینما جان گرفـت و حتی راه به تلویزیون نیز گشود. اما شاه و ایـادی‌اش را تحمـل ایـن همـه نبود و بارها بـه زنـدان افتـاد و عـذاب‌هـا و شـکنجه‌هـا کـشید. سـاعدی پانتومیم‌نویسی زبردست و شاید نخستین پانتومیم‌نویس ایرانـی اسـت. او که زبان مادری‌اش ممنوع بود، بهتر می‌توانست با حرکـات روی صـحنه و بدون کلام، هدف و منظورش را بیان سازد. پانتومیم او اشاره به بی‌زبـانی یک سوم از جمعیت ایران و همزبانان اوست. ساعدی متولد ۱۳۱۴ تبریـز است که در سال ۱۳۲۴ نوشتن را تمرین کرد. به زبـان خـود نیـز عـشق ورزید و آثاری چند به زبان مادری‌اش نوشت. حتـی در آثـار فارسـی‌اش، نقش یک آذربایجانی را ایفا کرد و هرگز به زبانش پشت نکرد. شاه از آثـار او بیشتر از خروارها کتاب دیگـر فارسـی مـی‌هراسـید و تـرس و لـرز بـر

انـدامش مـی‌افتـاد. بـیش از چهـل جلـد کتـاب نوشـت و اثرگـذارترین نویسنده‌ی دهه‌ی ایران بود. حتی فیلم‌هایی مانند فیلم «گاو» کـه از روی آثار او ساخته شد از برترین آثار سینمای ایران به شمار می‌آیند.

او پزشک بود ودر سال ۱۳۳۹ در تهران مطب گشود و مطبش محـل تماس و ارتباط روشنفکران و انقلابیون بود. بارها مـورد آزار و شـکنجه‌ی ساواک قرار گرفت امـا خـم بـه ابـرو نیـاورد و همچنـان رهبـری محفـل روشنفکری را تا سال ۱۳۵۳ در دسـت داشـت. او در سـر و سـامان دادن روشنفکران نقش اساسی داشت و اخبار انقلابیون از مطـب کوچـک او در سرتاسر ایران پخش می‌شد.

۶. دکتر علی اکبر ترابی (حلاج اوغلو)

دکتر علی‌اکبر ترابی دانشمندی فرهیختـه، عـالمی برجـسته و شـاعر ترکی‌گوی سوخته دلی است که مبارزه از هر اثر علمـی و ادبـی او شـعله می‌کشد. او متولد ۱۳۰۵ تبریز بود اما در دهه‌ی چهل که دوران شکوفایی فعالیت و خلاقیت اوست در جرگـه‌ی روشـنفکران و جوانـان نویـسنده‌ی فعال بـود و بـه عنـوان اسـتادی بـی‌بـدیل در جامعـه‌شناسـی، مبـارزات دانشجویی را رهنمون بود و پای بـسیاری از اندیـشمندان برجـسته را بـه تبریز باز کرد. نویـسندگان مبـارز ایـران از هـر شـهر و دیـاری بـه تبریـز می‌آمدند تا در جلسات سخنرانی وی به محضر او برسند.

او که در شاعری حلاّج اوغلو تخلص مـی‌کـرد دارای اشـعار منـسجم، محکم و زیباست. کتاب **ائینالی، ائل داغی** روح طغیانگر و مبارزه‌جوی او را نشان می‌دهد. ده‌ها کتاب او در این دهه همگی در تبریز چاپ شدند و در برپـایی دوران انتبـاه تبریـز سـهم بـسزایی داشـتند. او در زمینـه‌ی جامعه‌شناسی، تاریخ ادیان، مکاتب مختلف علمی و ادبیات و شـعر ترکـی نویسنده‌ی بی‌بدیلی است.

۷. دکتر مبین (شمشک)

دکتـر محمدحـسین مبـین نیـز کـه از دانـشمندان و فرهیختگـان آذربایجـان اسـت، چهـره‌ای جهـانی و علمـی دارد کـه در دوران انتبـاه آذربایجان - دهه‌ی چهل - اوج فعالیت خـود را سـپری مـی‌کـرد. او کـه متولد ۱۳۰۶ تبریز است در همـان ابتـدای دهـه‌ی ۴۰ از طـرف سـازمان بهداشـت جهـانی راهـی کـشورهای اروپـایی و آفریقـایی شـد و خـدمات انساندوستانه‌ی خود را در سطح ایران آغاز کرد و با بنای بیمارستان «بابـا باغی» تمـامی بیمـاران جـذامی ایـران را در تبریـز گـردآورد و بـه مـداوا پرداخت. او شاعری بزرگ به زبان مادری خویش اسـت و ده‌هـا کتـاب در این زبان نگاشته است و جای بسی خوشحالی است که امروزه تندیس وی در زمان حیاتش در تبریز برپـا گـشته اسـت و اداره‌ی ارشـاد بـه نـام وی فرهنگسرا ساخته است

۸. دکتر براهنی

دکتر رضا براهنی، بزرگترین منتقد ادبی ایران و شاعر فارسی‌سرا و ترکی‌گوی تبریزی است که از چهره‌های جهانی ادب آذربایجان است. او در رژیم گذشته مردانه از حق تعیین سرنوشت ملت‌های ایران سخن گفته و با خلق آثار بی‌مانندش در عرصه‌ی ادبیات ایران جزو روشنفکران انگشت‌شمار و انقلابی ایران است. او در دهه‌ی چهل با نگارش نقدهای ادبی‌اش، شعر و ادب ایران را نشانه رفت و راه‌های نوینی را پیش پای ادبیات نهاد. او همواره چه در اشعار ترکی و چه در اشعار و کتاب‌های فارسی‌اش از هویت مردم آذربایجان دفاع کرده و پیام آذربایجان را به گوش جهانیان رسانیده است.

۹. دهقانی

اما از نزدیک‌ترین دوستان قارانقوش، بهروز دهقانی یا «**آیدین**» است که کتاب‌هایی در گردآوری مواد فولکلوریک آذربایجان به همراه صمد بهرنگی نوشته است. افسانه‌های آذربایجان، تاپماجالار و قوشماجالار از آثار مشترک این دو نویسنده‌ی مبارز است. کتاب شش مقاله در ادبیات و اجتماع نیز که مقالات تند اجتماعی – ادبی او را در بر می‌گیرد در دهه‌ی چهل الهام‌بخش بسیاری از روشنفکران ایران بوده است. بهروز، مبارزی نستوه و جانبازی است که عشق به میهن و مردمش، او را به مبارزه‌ی رو در رو با رژیم شاهنشاهی کشاند و در نهایت تحت شدیدترین شکنجه‌ها

جان باخت. حتی پایش را با اره بریرند، امـا اردهاش لحظـهای نـسبت بـه آرمانهایش سست نشد. بلکه تا پای جان، آزادی را فریاد کرد. او نمونهی بارزی از گذشت در راه مردم و عشق به فرهنگ آذربایجان بود.

بهروز متولد ۱۳۱۷ تبریز بود. در سال ۱۳۳۶ معلم سـادهی روسـتاها شد و تمام وقت خود را صرف بیداری و آگـاهی مـردمش کـرد. در میـان بچههای فقیر و در کلاسهای نمور و تاریـک در دل معـصوم روسـتائیان، درخت امید میکاشت و خار ترس و واهمه را از دلهـا مـیکنـد. خـود از چشمهی فرهنگ مردم سیراب گشته و به آبیاری باغ فرهنگ مردم همت گماشـت و همـراه دوسـت مبـارز و صـمیمیاش بهرنگـی، افـسانههـای آذربایجان را در دو جلد گرد آورد. در عـین حـال بـا راهانـدازی نـشریهی **آدینه** در تبریز، مقالات ادبی- اجتماعی متعهدانـهای را نوشـت و الگـویی برای روشنفکران ایران شد و پس از مرگ قـارانقوش نیـز بـا دوزگـون در انتشار **مهد آزادی ویژهی هنر و اجتماع** همکاری کرد.

نام بهروز همـواره بـا صـمد عجـین گـشته اسـت و همچـون دو یـار دبستانی، در دل مردان آذربایجان جا باز کرده اسـت. او دانـشآمـوزان را دسته دسته به ورزش کوهنوردی میبرد و از میان آنان قهرمانانی پرورش داد که در راه آزادی مردم ایران جان در طبـق اخـلاص نهادنـد و شـهید شدند.

بهروز بعد از مرگ صمد، گویی مـسئولیت هـدایت جوانـان تبریـز بـه گردن او افتاده است، این رسالت را پذیرفت و تیمی از آنان ساخت که در

۱۴ بهمن سال ۱۳۴۹، ۵ روز پیش از بهمن سیاهکل، عملیات مسلحانه‌ی حمله به کلانتری ۵ تبریز را طرح‌ریزی کرد و اسلحه‌های کلانتری را مصادره نمود. این حرکت در آن دوره، رژیم پرتکبر طاغوت را چنان در حیرت مبهوت ساخت که امکان هر گونه عکس‌العملی را از دست داد. اما در نهایت بهروز، در سال ۱۳۵۰ دستگیر و بعد از تحمل ماه‌ها شکنجه، جان خود را تقدیم انقلاب کرد. او هنوز هم با آثار بجا گذاشته‌اش همچنان زنده است و هنوز تخم بیداری و آگاهی را در میان مردم می‌پراکند. او را باید به عنوان یکی از ستاره‌های درخشان روشنفکری ایران و دوران انتباه آذربایجان در دهه‌ی ۴۰ پاس داشت.

۱۰. کاظم سعادتی

کاظم سعادتی از قلم به دستان مبارز و آگاه دوره‌ی انتباه یعنی دهه‌ی چهل آذربایجان است که با اشعار اندک خود به زبان مادری‌اش همچنان با ما نفس می‌کشد. او در عین شعرسرایی، مقالات تند ادبی - اجتماعی می‌نوشت و در بیداری مردم می‌کوشید. او نیز جزو دوستان صمد بود که در راه‌اندازی و نگارش مقالات متعهدانه، فعالانه اشتراک داشت و درد مردم ستمدیده‌ی ایران را فریاد می‌کرد. او نیز دانشسرا را تمام کرد و معلم ساده‌ی روستاهای آذربایجان شد. او با روستائیان آذرشهر دمخور گشته، با دردها و رنج‌هایشان آشنا شد و سپس راه درمان یعنی مبارزه با ستم و جور شاهنشاهی را بدانان آموخت و خود نیز در این راه شهید

گشت. او لیسانس جغرافی دانشگاه تبریز را اخد کـرد و جوانـان را دسـته دسته به کوه‌های اطراف تبریز می‌برد. این ورزش در آن سال‌هـا صـبغه‌ی سیاسی داشت و در فرهنگ تبریز جا افتاده بود.

او از چهره‌های تابناک روشنفکری ایران است که در سال ۱۳۵۰ قبل از دستگیری توسط ساواک شهید شد. عـشق بـه مـردم بـدون عـشق بـه داشته‌های مردم برای او معنا و مفهومی نداشـت و بـه همـین خـاطر بـه فرهنگ و ادبیات آذربایجان دل بست و در همین راه جان به پای مردم و فرهنگ خویش انداخت.

۱۱. مرضیه احمدی

مرضیه احمدی نیز از معلمان سـاده‌ی آذربایجـان و از نویـسندگان و شعرای انقلابی ایران در دهه‌ی چهل است. او متولد ۱۳۲۴ اسکو از توابـع تبریز است. وی با آموزش عشق و زندگی به مردم و با خلق داسـتان‌هـای کوچک، نگارش خاطرات یک انسان فداکار و اشعاری به زبان مادری‌اش با نام **دالغا** جاودانه گشت و در مبارزه علیه رژیم پهلـوی در سـال ۱۳۵۱ در میدان مبارزه با سفّاکان و جلادان جان به خالق داد و شهید شد.

او نیز نقش بارزی در انتباه آذربایجان داشت و اشعار و داستان‌هـایش جزو ادبیات صندوق آذربایجان بود که بعد از انقلاب از صندوق‌هـا بیـرون آورده شد.

۱۲. دکتر بیانی

از دیگر روشنفکران دهه‌ی چهل تبریز، دکتر احمد بیانی و از آشنایان قارانقوش است که ابتدا معلمی مبارز بود و بعد از شهادت دوستانش به فرانسه رفت و از دانشگاه سوربن دکترا گرفت. او نویسنده‌ای اجتماعی – سیاسی است که بارها در سازمان‌های بین‌المللی سخنرانی‌ها داشته و تحقیقات بسیاری انجام داده و داده‌های گران‌قیمتی به جامعه‌ی علمی جهان داشته است. او فرزند راستین آذربایجان بودن خود را در برهه‌های انقلابی نشان داده و با علم و دانش خود، رژیم جاهل پهلوی را به زانو درآورده است. کتاب‌های ارزشمند وی، اعتبار جهانی دارد و از فعالان دوران انتباه آذربایجان به شمار می‌آید.

۱۳. اوختای

علیرضا نابدل که در شعر آذری با تخلص «اوختای» شهرت جهانی دارد شعر را سلاحی علیه ظلم و ستم به کار گرفته و با همدستی دوستانش از مهره‌های اصلی و پدیدآورنده‌ی انتباه آذربایجان بوده است. او متولد ۱۳۲۲ تبریز که از سال ۱۳۴۴ با قارانقوش آشنا شد و در عملیات ۱۴ بهمن ۱۳۴۹ تبریز جزو رهبران و برنامه‌ریزان اصلی بوده است. او نیز با معلمی وارد عرصه‌ی مبارزات علیه رژیم شاه شد و در سال ۱۳۵۰ جان خود را فدای مردم و وطنش کرد. از او مقالات بسیار در دست است و سه جلد کتابش نیز تا امروز بارها به چاپ رسیده است.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

ایشیق و **تولکو ناغیلی** که هر دو به زبان ترکی و شعر است و سومین اثرش، کتاب **ایدئولوژیک و نقد شوونیزم از یک سو و ناسیونالیزم از سوی دیگر** است.

اوختای از برجسته‌ترین مبارزان و شخصیت‌های سیاسی – ادبی دهه‌ی چهل و تأثیرگذارترین آنان بوده است. علاوه از زندگی و مرگ حماسه آفرینش در مباره علیه رژیم پهلوی، خلاقیت ادبی‌اش نیز همچنان او را در رأس خلاقان ادبی تاریخ قرار می‌دهد. هر یک از اشعار مندرج در **ایشیق**، نشانگر زیبایی‌های یک روح عاشق، دلاوری‌های یک مبارز فداکار و توانمندی‌های یک انسان مبارز است. شعر **ایشیق**، شعر عشق به رنجدیدگان، عشق به مردم و عشق به وطن است.

او سال‌ها به همراه دوزگون، قارانقوش و دیگر دوستان صدیقش سنگری در تبریز علیه رژیم شاه بر پا کردند که سال‌ها بعد از مرگشان نیز رژیم از ردپای آنان می‌هراسید. اوختای در رشته‌ی حقوق تحصیل کرده بود و با داشتن سواد ادبی قوی و ذوق شعری، در کارهای فرهنگی بیشتر با دوزگون دمخور بود. هر دو هفته‌ای یک بار همدیگر را ملاقات می‌کردند و شعرهایشان را برای هم می‌خواندند. مقداری از کتاب **تولکو ناغیلی** کار مشترک آن دو است.

این قهرمانان، برای مبارزه با شاه و اربابانش به مردم توسل جستند، به فرهنگ مردم چنگ زدند و با چاپ نشریه‌هایی به نام‌های **آدینه** و سپس **هنر و اجتماع**، روشنفکران تبریز را سازمان دادند و دوران انتباه

آذربایجان را پدید آوردند. در بررسی این نشریات، بـه بررسـی موضـوعات مقالات آن نیز خواهیم پرداخت.

۱۴. رئیس‌نیا

در دهه‌ی چهل که دوران انتباه آذربایجـان نـام مـی‌نهـیم، عـلاوه بـر شاعران ذکر شده، دهها شاعر، نویسنده و هنرمنـد تبریـزی بـه خلاقیـت پرداخته‌اند که از جمله‌ی آنان می‌توان رحیم رئیس‌نیـا را نـام بـرد کـه از دوستان نزدیک دوزگون بود و امروزه نیز با دهها جلد کتاب – هر چند به زبان فارسی – از تاریخ، فرهنگ و زبان آذربایجان دفاع می‌کند. شاید یکی از خلاق‌ترین نویسندگان آذربایجان و ایران اسـت کـه عمـق و گـستره‌ی معلومات و بینش انقلابی تاریخ در آثارش در تموج است.

۱۵. ناهیدی

دیگر نویسنده‌ی همـرزم صـمد و دهـه‌ی چهـل تبریـز، غلامحـسین ناهیدی‌آذر است که ده‌ها کتابش در زمینه‌های مختلف انقلاب و قهرمانان آزادی آذربایجان، نشانگر روحیه‌ی انقلابی و مبارزه‌جویانه‌ی اوست.

۱۶. حقّی

بهروز حقّی از مبارزان و نویسندگان دهه‌ی چهل است. او هم معلمـی مبارز و دردشناس بود که کتاب‌های بسیاری بـه جامعـه‌ی ایـران تقـدیم

کرده است. فرهنگ آذربایجان خمیرمایه‌ی آثار اوست. وی – که هم‌محله و دوست دوزگون بود- در سال ۱۳۵۰ دستگیر و به حبس ابد محکوم شد اما در آغاز پیروی انقلاب سال ۵۷ از زندان آزاد شد و به آغوش ملت خویش بازگشت.

۱۷. دولت‌آبادی

بهروز دولت آبادی شاعر، خواننده و آهنگساز مبارز دهه‌ی چهل و از دوستان و همرزمان دوزگون و قارانقوش است. صدای گرفته و حماسی او همراه با طنین تار آذربایجانی‌اش، روحیه‌بخش جرگه‌ی روشنفکران آذربایجان بوده است و هر نویسنده‌ای که از هر کجای ایران به تبریز آمده پای نواختن تار او نشسته و صمد را با بهروزش شناخته‌اند. اشعار انقلابی‌اش نیز زبانزد خاص و عام بود و درد مردم میهنش را فریاد کرده است.

معرفی او به جامعه‌ی ادبی نخستین بار توسط دوزگون و با ترجمه‌ی چند شعر او به زبان فارسی و چاپ آن‌ها در مجله‌ی **خوشه** به سردبیری احمد شاملو صورت گرفت. دوزگون پس از انقلاب اسلامی نیز مجموعه‌ای از اشعار او را تحت نام **یئرلی ادعا** جمع‌آوری و چاپ کرد.

۱۸. کاتبی

یکی دیگر از این دوستان ادیب و مترجم معروف علی کاتبی است که دوستی وی با دوزگون هنوز هم ادامه دارد. وی ویراستار بسیاری از دایرهٔ المعارف‌ها در جمهوری اسلامی شد و چند کتاب از ترکی استانبولی به فارسی ترجمه کرد. کتاب **سئودالی بولود** اثر ناظم حکمت از ترجمه‌های اوست.

۱۹. فلکی

از مناف فلکی و ده‌ها جوان فداکار و روشن‌اندیش تبریزی که در کنار صمد برای برپایی مبارزه علیه رژیم شاه تلاش کرده و جان در طبق اخلاص نهادند و فدا کردند، شاید تنها اشعار چندی به زبان ترکی برای ما باقی مانده است اما در همین اندک اشعار نیز، اندیشه‌ی والای این جوانان و روحیه‌ی فداکارانه‌ی آنان تحسین‌برانگیز است.

درد مردم رنجدیده‌ی کارگاه‌های قالی‌باقی از حنجره‌های ماتم‌زده و بغض‌گرفته‌ی این عزیزان به گوش می‌رسد و هر خواننده‌ای و شنونده‌ای را به فکر وامی‌دارد. آنان شهید راه آزادی مردم و وطن گشتند.

در اینجا نمی‌توان اشاره‌ای به صدها نویسنده، مترجم تبریزی و در مجموع آذربایجانی نکرد که با ترجمه‌های آثار بزرگان آذربایجان به زبان فارسی در آشنایی هموطنان ایرانی بافرهنگ و ادب آذربایجان زمینه‌ای

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

مهیا کرده و انتباه آذربایجان را در بین هموطنان فارسی زبان گشترش داده‌اند. بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های بزرگان آذربایجان، جلیل محمد قلیزاده، میرزا فتحعلی آخوندف، میرزا علی اکبر صابر، عبدالرحیم حق‌وِردیف، نریمان نریمانف، عبدالله شائق، مهدی حسین، صمد وورغون و دهها ادیب و شاعر آذربایجان را به فارسی ترجمه کردند.

بسیاری از این نویسندگان و مترجمان در صف نخست تأثیرگذاران و حتی پدیدآورندگان دوران انتباه آذربایجان بوده‌اند. اما پیشاپیش همه‌ی این‌ها و بیش از هر شخص دیگر، دوزگون تأثیر گذار شد که در دهه‌ی چهل بیشترین فعالیت وی در زمینه‌ی مطبوعات بود.

گذری بر تاریخچه‌ی مطبوعات آذربایجان

آذربایجان دارای تاریخی دیرین در ایجاد مطبوعات در خاورمیانه است. زیرا نخستین چاپخانه در زمان عباس میرزا - ولیعهد فتحعلی شاه قاجار- در تبریز ایجاد شد و به دنبال آن نخستین **خبرنامه** نیز در تبریز چاپ شد. فرهنگ مطبوعات در آذربایجان در برهه‌های مختلفی از تاریخ شکوفا شده و دوره‌هایی نیز تحت پیگرد استبداد قرار گرفته و خاموش گشته است. از دوره‌های شکوفایی مطبوعات، ۳ دوره‌ی برجسته را می‌توان تا انقلاب سال ۱۳۵۷ مشخص کرد که نخستین آن دوران انقلاب مشروطه، دومین دوره در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ بوده و سومین دوره را می‌توان دهه‌ی ۵۰ – ۴۰ به شمار آورد.

در انقلاب مشروطیت، مردم آگاه آذربایجان، با توجه به تماس‌ها و ارتباطاتی که با قفقاز در شمال و استانبول در غرب داشتند و هر دو نیز همزبانان به حساب می‌آمدند توانستند افکار پیشرو را جذب کرده و از شرایط جهانی سود ببرند. به همین خاطر روشن‌اندیشان آذربایجانی از امکانات هر دو سمت استفاده کردند و با افکار مترقی اروپا آشنا شدند.

نخستین روزنامه‌ی ایرانی موجود در استانبول، **اختر** بود که توسط تبریزیان راه‌اندازی شده بود و مقالات انقلابی در آن چاپ می‌شد. روزنامه‌ی دیگر انقلابی در باکو و مدتی نیز در تبریز چاپ می‌شد و آن

روزنامه‌ی **ملانصرالدین** بود که با تجمع تعدادی از بزرگترین نوینسدگان و شاعران عصر خاورمیانه و آسیا که همگی از آذربایجـان برخاسـته بودنـد، توانست در سرنوشت همه‌ی ملت‌های موجود از هند تا مصر را تحت تأثیر قرار دهد. ایـن نـشریه زبـان معیـار ادبـی آذربایجـان را در دوران مـدرن استحکام بخشید و ادبیات آذربایجان با معیـاری نـوین وارد قـرن بیـستم گردید. اما این چند نشریه تنها نبودند بلکه ده‌ها نشریه‌ی دیگـر ترکـی و فارسی در شهرهای مختلف آذربایجان منتشر می‌گشت.

هر چند انقلاب مشروطیت با جان‌فشانی‌هـای مـردم آذربایجـان و بـا رهبرانی همچون ستارخان، باقرخان، حیدرخان عمو اوغلو، علـی مـسیو و فداکاری قاطبه‌ی مردم به پیروزی رسید، اما اشراف و فرصت‌طلبان رنـگ انقلاب را عوض کردنـد و بـه سـود مطـامع خـود آن را از مـسیر خـویش منحرف ساختند و تا حدی با جنگ مشروطه و مشروعه آن را اخته کردند و سر آذربایجان بی‌کلاه ماند. اما چیزی نگذشت که شیخ محمد خیابـانی با ایجاد جمهوری **آزادستان** و راه‌انـدازی نـشریه‌ی **تجـدد** روش‌اندیـشانی چون تقی رفعت، سعید سلماسی و جعفر خامنه‌ای حرکت دیگری بـه راه انداختند. امـا بـا پیـروزی اسـتبداد در ایـران، حرکـت آزادی خواهانـه‌ی آذربایجان نتوانست در کل ایران گسترش یابد.

در مرحله‌ی دوم در سال ۱۳۲۴ مطبوعات آذربایجان در عـرض یـک سال شگفتی‌ها آفرید. دهها نشریه به زبان ترکی منتشر گردید و در عرض

یک سال به اندازه‌ی ۵۰ سال کار فرهنگی رژیم پهلوی، حرکت ایجاد شد و مردم آذربایجان به تصاحب فرهنگ خود موفق شدند.

سومین مرحله از اوج‌گیری مطبوعات در آذربایجان را باید همان دهه‌ی چهل به شمار آورد. آری با وجود دیکتاتوری بی‌مانند محمدرضا شاه، روشنفکران آذربایجان با همتی بی‌نظیر به برپایی فرهنگ خود همت گماشتند. قارانقوش در کمتر از دو سال در طی سال‌های ۴۵ – ۱۳۴۴، نشریه‌ی **آدینه** را به راه انداخت و ۱۷ شماره از آن را منتشر نمود. در این ۱۷ شماره هر چند که تماماً به زبان فارسی بود اما فرهنگ آذربایجان محور اصلی بحث‌ها و مقالات به شمار می‌آمد و نویسندگان سلحشور آذربایجان و یاران قارانقوش یعنی صدیق (دوزگون)، دهقانی، نابدل، فلکی، رئیس‌نیا، غلامحسین فرنود و دیگران با ارائه‌ی مقالات، داستان‌ها و یافته‌های خود از فرهنگ آذربایجان، توانستند خود را بر عرصه‌ی ادبیات نشان دهند و به ادبیات نوین فارسی تلنگری بزنند و روشنفکران ایران را نیز به حرکت درآوردند. **صمد گیل** یا جرگه‌ی دوستان قارانقوش با این مقالات و سخنان خود، توانستند حرکتی دیگر در ادبیات خواب‌آلوده‌ی فارسی به وجود آورند و با نقد جانانه‌ای از ادبیات کرخت و وامانده، جانی تازه در روح ادبیات بیافرینند. این حرکت، مرحله‌ی نخست از حرکت این نویسندگان بود که رژیم تحمل نیاورد و آن را تعطیل کرد و نویسندگان تحت پیگرد قرار گرفتند. اما همین نویسندگان ساکت ننشستند و به دلیل حاکمیت سانسور، کتاب‌های ارزشمندی را از ترکی به فارسی

ترجمه کردند و یافته‌های خود از تاریخ و تحـولات آذربایجـان در انقـلاب مشروطه و دیگر برهه‌های تـاریخی را بـه نمـایش گذاشـتند. و بـا وجـود ممنوعیت زبان ترکـی، فرهنـگ آذربایجـان جـانی تـازه یافـت و ادبیـات صندوق با شدتی وافـر بـه خلاقیـت ادامـه داد و شـاعران و نویـسندگان، آفرینش‌های خود را دست به دست گرداندند. ولی به دلیـل عـدم امکـان نشر، در کنج خانه‌ها محبوس شدند.

غنای این ادبیات – ادبیات صندوق – روزی ادبیـات فارسـی را تکـان خواهد داد همان گونه که تنها بخشی کوچک از این ادبیات بعد از انقلاب ۵۷ در ایران امکان نشر یافتـه و جوانـان تـشنه‌ی فرهنـگ خـودی را بـه حرکت درآورده است. به طـوری کـه جوانـان آذربایجـان، امـروز خـود را صاحب فرهنگ پویا و بالنده در سطح جهانی می‌دانند و تنها مانع رسیدن به این گنجینه را می‌توان هنوز تداوم ممنوعیت زبان و ادبیات آذربایجـان دانست که حرکت فرهنگـی معاصـر نیـز از همـین درک جوانـان منـشاء می‌گیرد.

با تعطیلی نشریه‌ی آدینه، مجله‌ی **خوشه** که توسط احمـد شـاملو در تهران چاپ می‌شد صفحاتی چند را در اختیار نویسندگان آذربایجان قـرار داد و باز قارانقوش به همراه یاران خـود همچـون دوزگـون و دیگـران بـه میدان آمدند و بر غنای ادبیات نوین فارسی افزودند و جـانی تـازه بـر آن دمیدند. چندین مقاله از صمد، دهقانی، دوزگون در این نشریه چاپ شـد که مقالات صمد بعداً بـه صـورت مجموعـه‌ی مقـالات گـردآوری و چـاپ

گردید. و مقالات دوزگون به صورت کتاب‌های مختلف درآمد. در مجلـه‌ی **خوشه** سهم بیشتر از آن دوزگون بود و شاملو **کتاب کوچـه** را در سـایه‌ی زحمات او غنی کرد. همین مقالات در عین حال که با زبـانی نـیش‌دار در موضوعات اجتماعی بود ادبیات آذربایجان محور اصلی مقـالات بـه شـمار می‌آمد. قارانقوش در عین حال که با نقد برخی از کتاب‌های مطرح زمان، راه‌های نوینی را در ادبیـات نـشان داد، خواننـدگان را بـا ادبیـات مـدرن آذربایجان نیز آشنا می‌کرد. او در دو مقاله، خوانندگان را با خلاقیت سهند آشنا کرد، دوزگون نیز خلاقیت حبیب سـاهر را مـورد مداقـه قـرار داد و جامعه را با آثار گران‌جای مدرن آذربایجان آشنا کرد. در عین حال هر دو نویسنده از فولکلور و فرهنگ مردم نیز موادی را گردآوری و ارائه دادند.

یادآوری این نکته ضروری است که مقالات بهروز دهقانی نیز بعدها به صورت کتابی مستقل چاپ گردید و اشعار علیرضـا نابـدل نیـز گـردآوری شده و در بحبوحه‌ی انقلاب از صندوق‌ها بیرون آمد و تحت عنوان **ایشیق** چاپ و منتشر گردید. خوشه نیز همچنان که انتظار می‌رفت تعطیل شد.

اینک نوبت به **مهد آزادی** می‌رسد. مهد آزادی در این زمان روزنامه‌ای بود که توسط پیمان چاپ و منتشر می‌گردید. و امروزه هم همچنان چاپ مـی‌شـود. قـارانقوش و یـارانش بـا پیمـان بـه توافـق رسـیدند کـه ابتـدا ویژه‌نامه‌ای به صوت دو هفته یکبار نشریه‌ای در ۸ صفحه با عنوان **آدینـه** چاپ و منتشر نمایند و نام آن را **آدینه** گذاشتند. اما افسوس که قارانقوش فوت کرد و نتوانست رهبری آن را به دست گیرد. بنابراین رهبری آن بـه

دست دوزگون تداوم یافت. این نشریه در سال ۱۳۴۷ و به فاصله چند هفته از مرگ صمد شروع به نشر کرد و سریعاً خلاء موجود را پر کرد و تا ۷ هفته منتشر گردید و در شماره‌ی هفتم مورد حمله‌ی ساواک واقع شد و دوزگون به زندان افتاد.

۱. شماره‌ی اول **هنر و اجتماع** به عنوان ویژه‌نامه‌ی روزنامه‌ی **مهد آزادی** در تاریخ ششم مهر ماه ۱۳۴۷ منتشر شد که در آن آثاری از قارانقوش، دوزگون، حبیب ساهر، مفتون امینی، بهروز دهقانی، رحیم رئیس‌نیا و یحیی شیدا وجود داشت و مهم‌ترین موضوع آن فوت ناگهانی قارانقوش بود که سه مقاله و ۵ شعر در مورد آن چاپ گردید. سرمقاله‌ی نخست آن به قلم دوزگون مطرح کرده است که «پیش از این از روزنه‌ای که برای فرو بردن هوای تازه در جایی گشوده بودیم – که شاید از آن آگاهید – گفتیم. مدت‌هاست در این اندیشه‌ایم سخنی بگوییم و با آنان که حرفی ندارند و درد دلی، به یک اتراق باشیم و اکنون که فرصتی یافته‌ایم، تلاشی دیگر می‌کنیم. چرا که اندوه و جدایی از تیپ روشنفکر که برای یافتن چیزی، جمله‌ای، مسئله‌ای، قصه‌ای و شعری تشنه‌وار صفحات نشریات را ورق می‌زنند سخت تحمل‌ناپذیر است و فقدان نشریه‌ای هنری و ادبی در این گوشه سخت دردناک.»

سردبیر این تلاش نو را که با جوشش اندیشه‌های جوان و با صمیمیتی بی‌ریا آغاز شده است، گاهی برای شکستن سکوت و

روشنایی‌بخش راه و گشایشی برای محبت‌ها و عقده‌گشایی‌ها و برای حرفی، چیزی، درد دلی ... می‌داند.

مقاله‌ی **صمد از میان ما رفت** از دوزگون، به **یاد بهرنگ** از آراز، نمودی از مکتب‌های ادبی غرب **ادبیات نو ایران** از یونس ایرانی، **نگرشی در اوضاع اجتماعی ایران** از رحیم رئیس‌نیا، **سایالار**، **کهن‌ترین سرودهای مقدس مردم آذربایجان** از دوزگون، **کچل و چهل دزد** از مجموعه‌ی افسانه‌های آذربایجان از دوزگون، شعری با عنوان **مرثیه در رثای قارانقوش** از حبیب ساهر، **شعری از شاملو با ترجمه‌ی ترکی** از دوزگون، مقاله‌ی **مسیحی و مثنوی ورقا و گلشاه** از یحیی شیدا، موضوعات اصلی این شماره‌اند و در جوار آن اشعاری از حبیب ساهر، دوزگون، **ضرب‌المثل‌های گیلکی** از داریوش عباداللهی و ترجمه‌ی شعری از یک شاعر اوکراینی نیز از دوزگون وجود دارد.

۲. شماره دوم **هنر و اجتماع** به فاصله‌ی دو هفته در ۲۰ مهر ماه ۱۳۴۷ با مقالات زیر چاپ گردید:

- سرمقاله از دوزگون.
- شعر فارسی با عنوان «ای رود!» از دوزگون در رثای قارانقوش.
- زندگی و آثار واقف از دوزگون.
- اندر حکایت روشنفکر از دوزگون.
- گوشه‌هایی از تاریخ اجتماع ایران از رئیس‌نیا.
- نمودی از مکاتب ادبی غرب در ادبیات جدید ایران – از ایرانی.

- سایالار، از دوزگون.
- خان اوغلان از مجموعه افسانه‌های آذربایجان از دوزگون.
- قصه‌ای از عزیز نسین ترجمه‌ی حسین بهین.
- شعری از رحمان دده.
- ضرب‌المثل‌های کردی از شریفی.
- مقاله‌ای در چارچوب مدارس از قارانقوش.
- و مقاله‌ای درباره‌ی قارانقوش از یک همکار.

۳. شماره سوم این نشریه در ۱۴ آبان ۱۳۴۷ با مقالات زیر چاپ گردید:

- سرمقاله از دوزگون.
- درباره‌ی هنر و ادبیات از لوناچارسکی (ترجمه‌ی بولود).
- درباره معجز شبستری از یحیی شیدا.
- مقاله‌ی واقف شاعر زیبایی و حقیقت از دوزگون.
- مقاله‌ی ادبیات جدید ایران از ایرانی.
- مقاله درباره‌ی قارانقوش با عنوان: ای هرزه گیاه، گل‌ها را از هم جدا نتوانی کرد، از ا. یاشار.
- اوضاع اجتماعی ایران از رئیس‌نیا.
- درباره‌ی تئاتر از رضا نویدی آذر.

- مقاله‌ی نقد و بررسی انارستان (دفتر شعر مفتون امینی)، صفدر شمایلی سرخابلو (امضای مستعار دوزگون).
- افسانه‌ی بلا، از دوزگون.
- شعری با یاد صمد، از شکوهی.
- شعری با یاد صمد، از دوزگون.
- سایالار، از دوزگون.
- فولکلور گیلک.

شماره‌ی چهارم به فاصله‌ی یک هفته در ۱۱ آبان ۴۷ با مقالات زیر:
- آنا آخماتووا، از ساعدی.
- کتاب دده قورقود، از دوزگون.
- تزهای نقد، از لونا چارسکی (بولود).
- بررسی معضلات دانشگاه مدارس، از ا. یاشار.
- اشعاری از ساهر.
- کچل و دختر پادشاه، از دوزگون.
- افسانه‌های هنری.
- معجزه شبستری.
- نامه‌ای به معشوقه از شاعر جنوب از دوزگون.
- مسابقه‌ای برای شاعران از دوزگون.

۵. شماره پنجم در ۱۸ آبان ۴۷ با مقالات ذیل:
- ماکسیم گورکی و آنتوان چخوف.
- قصه‌ای از سلیم عرفان، نویسنده‌ی عرب.
- درباره‌ی هنر و هنرمند.
- اوپورتونیزم در ادبیات، از یونس ایرانی.
- اوضاع اجتماعی ایران، از رئیس‌نیا.
- نابسمانی‌های روشنفکری از آراز.
- درباره‌ی تئاتر.
- قوچ اوغلو، افسانه‌های آذربایجانی، از دوزگون.
- در پاسخ چند نامه.
- اشعاری از: چای اوغلو، تیکانلی، ساهر، سایه / شاعری از کوبا، حبیب فرشباف، فکرت صادق (ترجمه‌ی دوزگون.)

۶. شماره ششم در تاریخ ۲۳ آبان ۴۷ با مقالات ذیل:
- اندیشه‌هایی درباره‌ی مردم، از علی کاتبی از یک نویسنده‌ی ترک.
- مقاله‌ی انهدام سازمان‌های اجتماعی.
- مقاله‌ی پیرامون مسائل هنری.
- کورآت، قصه‌ای از مهدی حسین.
- دو شعر از مفتون امینی، شعری از طاهر قربانف.
- تحقیقی در قالب‌های شعری آذربایجان.

- شعری از شاعر کرد.
- شعری از اوختای، ترجمه‌ی فارسی از مفتون امینی.
- در حاشیه‌ی مدارس.
- نامه‌ای از یک دانش‌آموز به معلم خود.
- اصل انواع از نویسنده‌ی شوروی.
- شعری از یک شاعر فیلیپینی ترجمه‌ی آیدین.
- شعری از احمد شاملو و ترجمه‌ی قارانقوش.
- کتاب دده قورقود، از دوزگون.
- سروده‌های حماسی کوراوغلو، ترجمه ج. ص.
- آتالار سؤزو، از یحیی شیدا.

۷. شماره هفتم هنر و اجتماع که در عین حال آخرین شماره‌ی چنین ویژه‌نامه‌ای است در ۱ آذر ۴۷ منتشر شد که مختص شاعر مبارز و مقاومت آذربایجان حبیب ساهر بود. در این شماره اکثر مقالات درباره حبیب ساهر است و اشعار او گاهی نیز ترجمه‌های فارسی ساهر است. در این شماره آثاری از دوزگون، مفتون امینی، علی کاتبی، م – ا. آذرنگ، ق. جهانی، آراز و ... چاپ شده است. شعر **صدیقه مکتوب** از حبیب ساهر نیز در این شماره آمده است. قدردانی دوزگون از ساهر در واقع از این جا شروع می‌شود و سال‌ها ادامه می‌یابد و می‌دانیم دوزگون، حبیب ساهر را به جامعه‌ی ادبی ایران معرفی کرده است و چندین مقاله و کتاب درباره‌ی

نوشته و آثارش را هم چاپ کرده است. مانند کتاب **شعر ساهر** در دو جلد، **دیدی از نوآوری‌های حبیب ساهر، ادبیات منظوم ترک، میوه‌ی گس**، و غیره که با همت دوزگون چاپ شده است و دوزگون بعدها او را در مجله‌های **یولداش** و **انقلاب یولوندا** نیز مطرح کرد و به دست بسیاری از شاگردانش قلم داد که درباره‌ی ساهر کتاب چاپ کنند.

در جمع‌بندی کلی این نشریه می‌بینیم که دوزگون گرداننده‌ی اصلی این نشریه است اما تلاش دارد که صدای پای قارانقوش در آن شنیده شود. مقالات و اشعاری در مورد وی می‌نویسد و یا از مقالات وی در باب آموزش و پرورش ایران که بحق یکی از نظریه‌پردازان بزرگ این ساحه است چاپ کند و یاران مشترکشان مانند آیدین و اوختای را به همکاری فرا می‌خواند که از شماره‌ی ۶ بیشتر مشهود است.

مقالات دوزگون در این نشریه شامل چند مورد اساسی است از آن جمله: کتاب دده قورقود مقاله‌ی چند قسمتی است که بعداً بخش مهمی از کتاب **هفت مقاله**ی دوزگون را در بر گرفت و کتاب **سایالار** گردآوری همین مقالات است که راقم این سطور در سال ۱۳۵۷ آن را به صورت کتاب گردآوری و منتشر ساخت. دیگر مقاله‌های دوزگون درباره‌ی **واقف شاعر زیبایی و حقیقت** است که بعداً به صورت کتابی مستقل چاپ و منتشر شد.

نویسنده‌های اصلی این نشریه و همکاران دائمی آن عبـارت بودنـد از: مرحوم قارانقوش، حبیب ساهر، بهروز دهقانی، بهروز دولـت‌آبـادی (چـای اوغلو)، مفتون امینی، حبیـب فرشـباف، علیرضـا نابـدل، ا. یاشـار، بولـود، آیدین، رئیس‌نیا، یونس ایرانی و ...

فولکلور اقوامی ایرانی مانند گیلک، کرد، همچنین افسانه‌های هنـدی، فیلیپینی در آن جایی داشت و بررسی ادبیات ایـران و تأثیرگـذاری‌اش از ادبیات جهان مطرح بود و روی هم رفته نـشریه‌ای خوانـدنی و آمـوختنی بود که برگی از اوراق بیداری آذربایجان در دهه‌ی چهل را شامل می‌شد و همکاری روشنفکران آذربایجان در آن سال‌ها را نشان می‌داد.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

بعد از مرگ صمد

می‌دانیم که شاهکار قارانقوش، زندگی‌اش بود اما همان‌گونه که خود در ماهی سیاه کوچولو گفته بود که به هر حال با مرگ روبرو می‌شوم؛ این مهم نیست. اما مهم این است که مرگ من در زندگی دیگران چه تأثیری می‌گذارد. الحق هم همان گونه که زندگی‌اش در زندگی جامعه‌ی ایرانی تأثیرگذار بود مرگش نیز همه را در حیرت گذاشت و در رثایش کتاب‌ها و مقالات فراوان منتشر شد و همین عکس‌العمل نویسندگان و دوستان او، مردم را بیدارتر کرد و پرده از چهره‌ی زشت شاه و ساواک را برداشت. همان گونه که مرگ صمد دوستانش را بهت زده کرده بود، عملکرد و حمایت روشنفکران و همت آنان در افشای جنایت ستمکاران، شاه و دستگاه‌هایش را بهت زده کرد. دیگر حرکت انقلابی آغاز شده بود. راه قارانقوش هموار گشته بود و صدها، بلکه هزاران دوستدار وی در این راه افتادند و حرکت کردند. ما در اینجا به حرکت سیاسی آن که تشکیل گروه‌ها و انجام عملیات مسلحانه – بویژه نخستین آن در ۱۴ بهمن ۱۳۴۹ انجامید و سپس تا ۱۹ بهمن و تداوم آن تا انقلاب اسلامی در سال ۵۷ کاری نداریم، بلکه به حرکتهای ادبی آن چشم داریم.

در نخستین روزهای بعد از مـرگ قـارانقوش، دوسـتان نزدیـک او در تبریز بی‌پروا و بی‌باک برای دفن این شهید اقدام کردند و در زیر نگاه‌های دستگاه پرهیبت ساواک، تعهد خود را به انجام رساندند و برای نشر آثارش تصمیم گرفتند و به دنبال آن کتاب‌های وی با تیراژ بـالا و در چـاپ‌هـای متعدد به دست مردم رسید. در رثای او اشعار سروده شد و چـاپ گـشت. منظومه‌ها نوشته شد، مقاله‌ها به تحریر درآمد، عاشیق‌ها به نغمـه‌سـرایی پرداختند و چهره‌ی او با کوراوغلوها، ستارخان‌ها و حیدرخان عمو اوغلوها هم‌طراز گردید. علاوه بر مراکز فرهنگی روشنفکری، در هر کـوی و بـرزن تبریز، در قهوه‌خانه‌ها سخن از صمد بود و در ساز عاشیق‌ها به فریاد مـی-آمد.

هـر چنـد کـه مقـالات نوشـته شـده دربـاره‌ی وی توسـط برخـی از نویسندگان متعهد گردآوردی شـده اسـت امـا هنـوز بـسیاری از مقـالات دوستانش به این مجموعه‌هـا راه نیافتـه اسـت کـه از آن جملـه مقـالات دوزگون را می‌توان نام برد. دوزگون مقالات چندی در این زمینـه نوشـته است. برخی از این مقالات در زمانی که قارانقوش در قید حیات بود و زیر نظر خود او در مجله‌ی خوشه چاپ شد و برخـی دیگـر بلافاصـله بعـد از مرگش در ویژه‌نامه‌ی **هنر و اجتماع** انتشار یافت. از این گذشـته، دوزگـون یک اثر مجزا و هنری درباره‌ی قارانقوش با نام **صمد بهرنگی منظومـه‌سـی** نوشته است که آخرین بار در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات بهرنگـی چـاپ شده است و دیگر، **تصویر صمد** که آقای مقصود یحیوی آن را چاپ کـرده

است و حاوی عکس‌ها و طرح‌هایی از قارانقوش و دوزگون است. و آن‌ها را به صورت مجزا بررسی خواهیم کرد.

اما نمی‌توان برخی از کتاب‌هایی که بعد از مرگ صمد نوشته شده‌اند را به دلیل حمایت افرادی مشخص از آن، نادیده گرفت و از آن رد شد که در این مورد می‌بایست به نوشته‌ی **صمد آن گونه که بود** پرداخت، هر چند که در مقاله‌ای دیگر بدان پرداخته شده است. تنها به این جمله اکتفا می‌کنیم که محمدرضا سرشار بدون شناخت اندیشه‌ها و تأثیر قارانقوش در روند حرکات دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در مجموع جامعه‌ی ایران که به زوال و انهدام سلطنت پهلوی انجامید و یا البته همراه با شناخت و عمداً و از روی قصد و غرض به حقیرسازی شخصیت والای وی دست به نگارش این اثر یازیده است و صد البته این امر گونه‌ای خباثت و خیانت در جنبش عظیم فکری روشنفکران در براندازی رژیم پهلوی بوده است و نمی‌توان راحت از روی آن گذشت.

اطمینان نویسنده از حمایت برخی از پس‌مانده‌های رژیم شاه و تنها نگذاردنش در میدان نقد، این جسارت را به او داده است که بدون تحلیل و شناخت، تنها به آلوده ساختن چهره‌ی وی بپردازد غافل از این که آنان که صمد را می‌شناسند به این نویسنده‌ی ساده لوح می‌خندند و بیشتر از پیش به عظمت روح بزرگ قارانقوش باور می‌دارند. نباید فراموش کرد که این نویسنده از انتقاداتی که برخی از نویسندگان و در عین حال در

بسیاری از جاها حق به جانب آنان است بهره گرفته و با شاخ و برگ دادن به آن‌ها، اصل حرکت و اندیشه را فراموش کرده است.

صمد و آثارش از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ در بوته‌ی نیستان ماند و مجالی برای ابراز نیافت اما تا فرصتی به دست آمد آثارش به دست جوانان رسید و همچون تشنگان سیراب‌ناپذیر آن را بلعیدند و در اندک زمانی برایش مقالات، بزرگداشت‌ها، انجمن‌ها و تحقیقات را به راه انداختند. ویژه‌نامه‌ها برایش منتشر ساختند و مهم‌تر آن که، اندیشه‌های او را شناختند و راه او را در پیش گرفتند.

امروزه دانشجویان آذربایجان سراسر ایران با الهام از اندیشه‌های قارانقوش، به حرکت درآمده‌اند، همان‌گونه که عکس صمد در دوران انقلاب پرچم مبارزه علیه سلطنت شاه بود و به همراه عکس‌های امام خمینی و شریعتی بر دوش مردم بود اینک نیز، نه عکس بلکه اندیشه-هایش در دل‌ها روزنه‌ی روشنی باز کرده و قلب‌ها را نورانی ساخته است تا در آینده چه خواهد شد!؟

اما آثار مهم درباره‌ی قارانقوش بعد از مرگ او، از قلم دوزگون جاری شده است و وی در کتاب جداگانه، به همراه مقالاتی که در اینجا خواهد آمد و اشعاری چند که در دفترهای شعرش پراکنده شده‌اند در این باره بحث کرده است و در نشریات گوناگون به یاد قارانقوش شماره‌های مخصوص چاپ کرده است و این مطالب اساس این کتاب را تشکیل می‌دهند. اینک به صورت مختصر به این آثار می‌پردازیم.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

اشعار و مقالات دوزگون درباره‌ی قارانقوش

رابطه‌ی دوستی هر چه عمیق‌تر باشد تضارب آرا در میان آن دو نیز از صمیمیت و صداقت بیشتری برخوردار است. تردیدی نیست که قارانقوش با نوشتن مقالات، قصه‌ها، افسانه‌ها، بررسی تاریخ و ادبیات، نقد و شعر و نقد مسائل اجتماعی در پی کسب مقام و شهرتی نبود بلکه هدف اصلی او بر اساس آن چه خودش باور داشت، اصلاح جامعه و از بین بردن پلیدی‌ها، ظلم‌ها، ستمگران و کسب آزادی و برابری برای همه ملت‌ها بویژه آذربایجان و آذربایجانی بود و با شناخت این که راه انتخاب کرده‌اش بدون برگشت است قدم در راه نهاده و مبارزه را آغاز کرده بود. دوستانش و از آن جمله، دوزگون نیز با همین باور گام بر می‌داشتند. دوزگون در سال‌هایی که قارانقوش در قید حیات بود به حمایت از اندیشه‌های دوستش و در مورد آثار او مقالاتی به چاپ رساند که از جمله‌ی این مقالات می‌توان **درباره‌ی قصه‌های کودکانه بهرنگ، فعالیتی تازه در زمینه‌ی ادبیات کودکان** یاد کرد که در شماره‌ی ۳ مجله‌ی **خوشه** در سال ۱۳۴۵ چاپ گردید و اولین نقد آثار صمد بهرنگی به حساب می‌آید.

ناگفته نماند، این مقاله نیز در تایید و تـداوم اندیـشه‌هـای قـارانقوش صورت می‌گرفت و از سوی دیگر مخالفان چنـین اندیـشه‌هـایی هـم کـم نبودند اما دوستان قارانقوش، او را در مبارزه با مخالفان تنها نگذاشتند.

دوزگون بعد از مرگ قارانقوش، تداوم رسالت او را بر دوش کشید و با نوشتن مقالات متعدد، از اندیشه‌هـای زلال قـارانقوش دفـاع کـرد کـه در میان این مقالات می‌توان به **انـسان – حماسـه‌ی جاویـدان** در روزنامـه‌ی کیهان، **دانیشان قولچاق** و **صمد از میان ما رفت** را در ویـژه‌نامـه‌ی نخـست **هنر و اجتماع** و سـرایش چنـدین شـعر در مجموعـه‌هـای مختلـف دفتـر شعرش از جمله در **اوچغون داخما**، **تبریز یوللاریندا** و **تـصویر صـمد** اشـاره کرد که مجموع این آثار را تقدیم خوانندگان کرده است.

۱. صمد بهرنگی منظومه‌سی

قارانقوش در شهریور سال ۴۷ در آراز غرق شد. خبر به سرعت باد در میان تمامی روشنفکران ایران پیچید. تب و تابی در تبریز افتاد. دوستان صدیقش بی‌ملاحظه و بدون بیم از خطرات ساواک، عازم منطقه شدند و پیکر بیجان صمد را تحویل گرفتند. تبریز حال و هوای دیگری داشت. این جنب و جوش به تهران نیز سرایت کرد. خبر را ساعدی به تمامی نویسندگان ابلاغ کرد. همه این خبر را با حیرت و بهت خاصی شنیدند. باور نکردنی بود همه احتمال دادند که مرگ او یک غرق شدن ساده، آن هم در شهریور ماه در یک رودخانه‌ی مرزی، اتفاقی ساده نبود.

بنابراین احتمالات گفته شد، مقاله‌ها چاپ گردید. جلال آل احمد، احمد شاملو و دیگر نویسندگان و شاعران مبارز و متعهد ایران آنچه از قارانقوش تبریز دریافته بودند بر روی کاغذ آوردند. حماسه‌ی قارانقوش شکل گرفت. مهم‌تر از همه، جنب و جوش شاعران و نویسندگان تبریز بود، توفنده‌ترین شعرها سروده شد، حمایت بی‌دریغ مردم، ساواک را به عکس‌العمل واداشت. به راستی که آذربایجان قهرمان اندیشه و هنر را از دست داده بود. غم اندکی نبود. شاعران به سرایش شعر پرداختند، مفتون، ساهر، سهند، اوختای و ده‌ها شاعر دیگر ناباورانه در مرگ قارانقوش شعر

سرودند و حرکت کردند. در میان ایـن اشـعار، منظومـه‌ی بلنـد دوزگـون کاملاً ممتاز و برجسته بود، زیرا با صراحت تمام از ضـرورت مبـارزه علیـه دشمنان سخن رانده بود. این منظومه در همـان روزهـای نخـست بعـد از مـرگ قـارانقوش و در همـان شـهریور ۴۷ سـروده شـد و بـه صـورت دستنوشته، کپی و کاست دست به دست می‌گشت تا آن که اولین بـار در سال ۱۳۵۸ به طور رسمی چاپ شد.

منظومه‌ی صمد در سال‌های خفقان رژیم شاه بارهـا بـه صـورت کپـی منتشر شد. دوزگون در این منظومه ضمن پرداختن به موقعیت قارانقوش در تاریخ ملت و میهن خویش، تأثیر بسزای آثارش را در سرنوشت تـاریخ مبارزات مردم علیه شاه روشن می‌سازد. از محبوبیـت ایـن معلـم سـاده و نویسنده‌ی زبردست و انسان بزرگوار در میان قاطبه‌ی مردم سخن می‌راند و حتی از تعظیم درختان در برابر عظمت روح انسانی او صحبت می‌کند!

تبریزین قهرمان ایگید اوغلونا،

هر آدریم آغاجلار سلام سؤیله‌ییر.

دوزگون مجبور می‌شود حتی به تاریخ مراجعه کند و موقعیت او را در میان قهرمانان تاریخی ثبت کند. هـم اینجاسـت کـه بـه سـیمای بابـک، نعیمی، نسیمی، شاه ختایی، ستارخان و دیگر قهرمانان تا فریـدون اشـاره کرده و قارانقوش را در صف این دلاورمردان تاریخ افتخارآفرین آذربایجان قرار می‌دهد. دوزگون حتی از شرایط تاریخی و اوضاع سیاسی – اجتماعی

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

کشور و سلطه‌ی استعمارگران سخن می‌گوید و از ضرورت مبارزه با امپریالیسم و مزدوران داخلی آنان می‌سراید و روحیات وطندوستی، انسان‌پروری و آزادی‌خواهی را پرورش می‌دهد. با پیشرفت تدریجی منظومه و پیش رفتن حوادث، شاعر به حماسه‌سرایی روی می‌آورد و به ضروریات روز مبارزه اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که منظومه بر اساس حقایق زندگی نوشته شده است. در روند همین پروسه شخصیت والای قارانقوش و رابطه‌اش با ملت و وطن به تصویر کشیده می‌شود. یادمان باشد که هنوز چهره‌ی بسیاری از مبارزان دوره ستمشاهی معرفی نشده‌اند و دوزگون در این منظومه به تعدادی از این عزیزان اشاره می‌کند که از آن جمله از میان ۵ جوانی که در سال ۱۳۳۹ در تبریز اعدام شدند «عظیم» را برمی‌گزیند و از زبان او چنین می‌سراید:

یادیندامی بیرده آنالار ساسی؟
«عظیم»ین گولوردو نئجه آناسی ...
دئییردی:
– یاد منی آغلادا بیلمز،
آنا قلبیم یئی‌دیر داغدان، اگیلمز!
اوغلومو سئویردیم آرتیق جانیمدان،
حقیقت یولوندا وئرمیشم قوربان.
چیخسین انسان اوغلو ایشیقلی گونه،

مین اوغول وئرگیلن! سؤیله‌سین منه
سعادت قاپیسی تای تا تای اولسون،
خوشبخت بیر اؤلکه‌یه میلیونلار دولسون،
یئنی یئتمه‌لرین بویونا باخیم،
دوشمانین جانینی یاندیریم یاخیم.»

سخن پایانی مادر چنین است:
«آزاد اولمالی‌دیر انسان ائولادی،
بو یولدا اؤله‌نین ایترمی آدی؟...»

شاعر به آینده باور دارد و می‌داند که روزهای خوب و روشن در پیش است.

قوی ائشیتسین بونو بوتون دونیالار
آذربایجانیما گله‌جک باهار!

و در مصراع‌های پایین با صراحت خطاب به شاه می‌گوید:
سن ای خوتکار! سن ای قولدورلار قولو!
هارایا ییغیرسان بیر بئله پولو؟
«نوح» عمرومو سنه وئریلیب؟ سؤیله.

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

تؤکدویون قانلاردان بیر حیا ائیله!

این منظومه‌ی بلند، دارای ۱۴ فصل است که هر کدام در زنجیره‌ی موضوعی، خود موضوع مستقلی را دنبال می‌کند و همه‌ی بندها به هم مربوطند. در هر فصلی، بخشی از وضعیت قارانقوش توصیف می‌شود. و در آخر می‌گوید که مردم باید برخیزند و انتقام قارانقوش را از رژیم ستمشاهی بازستانند.

قوی قورسون انتقام آتشین ائلیم،
آتشه چئوریلسین قوی منیم دیلیم.
قوی گلسین اؤلومو – وایی آرازین،
قوروسون چشمه‌سی – چایی آرازین.
انتقام دهشتی گؤیلره قالخسین،
هر دیلدن – آغیزدان آتشلر آخسین!

این منظومه، بعد از انقلاب نیز، از طرف چندین انتشاراتی چاپ و منتشر شد و با استقبال بی‌نظیر خوانندگان مواجه گردید و در اینجا نیازی به نشر مجدد آن دیده نمی‌شود و اکنون به صورت کتابی مستقل در دسترس همگان می‌باشد.[۱]

---

[۱] صدیق، ح. م. صمد بهرنگی منظومه‌سی، تبریز، بهرنگی، ۱۳۸۷.

۲. درباره‌ی قصّه‌های کودکانه‌ی بهرنگ[۱]

(اولین نقد آثار بهرنگی)

در مجموعه قصّه‌هایی که اخیراً بـه وسـیله‌ی «بهرنـگ» در زمینـه‌ی ادبیات کودکان منتشر شده است،[۲] «فریادهای یک اسیر» نهفتـه اسـت، و دیگر مسایل حیات و زندگی اجتماعی تحت‌الشعاع آن است و در اطـراف آن دور می‌زند. و در نتیجه اثری که بتواند شـعور اجتمـاعی را بجنبانـد و ضروری‌تر به حال کنونی باشد، به وجود می‌آید که در عین حـال «بـرای کودکان» نوشته می‌شود.

در دو قصّه‌ی اول، این اسیر در شکل «اولدوز» (Ulduz) نمایانده شده است. اولدوز دختر بچه‌ای است دهاتی که با پدر ابله و نامـادری خـود در یک‌جا زندگی می‌کند. زندگی او پر از شکنجه و رنج است. نامادری یا «زن بابا» خودش هم نمی‌داند که چرا چشم دیدن اولدوز را نـدارد. بابـای ابلـه هم به شرح ایضاً. این قدر هست که زندگی برای آنان بدون شکنجه دادن

---

[۱] مجله‌ی خوشه (به سردبیری احمد شاملو)، تهران، ۱۳۴۶.

[۲] قصّه‌های «اولدوز و کلاغ‌ها»، «عروسک سخنگو»، «کچل کفتربـاز» و «پـسرک لبـوفروش» (دو گربـه روی دیوار، پیرزن و جوجه‌اش، سرگذشت دلی دومرول.)

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

اولدوز مفهومی ندارد. در این میان تنها همدرد ایـن دختـر بچـه‌ی اسـیر، «یاشار» پسربچه‌ی عاقل همسایه‌ی او است، و «عروسک سخنگوی» او.

بعدها کلاغی پیدا می‌شود و راه و رسم مبارزه را به اولدوز می‌آموزد و پس از حوادث بسیار بالاخره اولدوز می‌تواند به همراهی یاشار از اقامت در زندانی که برای آنان جز درد و رنج حاصلی نداشت، سر باز زنند و بگریزند.

مطلبی که در این قصه‌ها بیش از هر چیز جلب‌نظر می‌کند، استفاده و تأثر نویسنده از فولکلور و ادبیات ملی آذری است. جایی که گاهی، اثر کلاً از مواد فولکلوریک گرفته می‌شود و به عبارت دیگر صورت تحریف‌شـده‌ی یک افسانه‌ی ملّی را می‌یابد، مانند **کچل کفتر باز**. اما نحوه‌ی این استفاده، غالباً عاقلانه، ثمربخش و با ارزش است. مثلاً در اکثر قصه‌ها و افسانه‌هـای آذربایجان، کلاغ (و اغلب نوع آلاقارقا) مظهر دوستی، محبت و پیغام‌رسانی است. برای مثال در یک قصّه‌ی معـروف مربـوط روبـاه، ایـن حیـوان کـه عمـده‌تـرین نقـش را دارد، ایلچـی میـان سـلطان جـابر و جـوان فقیـرِ رانده‌شده‌ای است که به سبب خواستگاری از دختر سلطان نفی بلد شـده در بیابان‌ها مسکن گزیده است. و کلاغ هم‌پای حیوانات دیگر و باوفـاداری باصداقتی بیش از آن‌ها برای رهایی و پیروزی جـوان اسـیر و رانـده شـده کمر همّت می‌بندد و عاقلانه کارها را پیش می‌برد و جوان را بر ظلم پیروز می‌کند.

یا باز در یکی از افسانه‌ها از سلسله‌ی افسانه‌های مربوط به روباه، کلاغ با لک‌لکی مواجـه مـی‌شـود کـه روبـاه مکـار و ظـالم بـا حیلـه و افـسون

جوجه‌هایش را می‌خورد بر او دل می‌سوزاند و راه درست و نقشه‌ی صحیح مبارزه با این ظلم را به او یاد می‌دهد. لک‌لک گفته‌های وی را به‌کار می‌بندد و پیروز می‌شود. اما این ظالم که معاند و مبارز سرسخت خود و حامی لک‌لک‌ها را همیشه می‌شناسد، پی کلاغ را می‌گیرد تا «حقّش را کف دستش بگذارد.» افسانه‌ساز آذربایجانی این دو را که در مقابل هم قرار می‌گیرند، به نهایت حیله‌گری و مکّاری و عاقلی توصیف می‌کند و مخصوصاً کلاغ را به درایت، عقل، دوربینی و بسیاردانی می‌ستاید و سرانجام هم روباه- حیله‌گرترین شخصیت فولکلور آذربایجانی- را مغلوب کلاغ مبارز و حامی لک‌لک‌ها می‌کند.

نویسنده‌ی قصّه‌ها با قدرت تمام از این مطلب استفاده کرده است. او جمع کلاغ‌ها را برای نجات و رهایی اولدوزِ اسیر انتخاب می‌کند و می‌گوید:«اگر قضیه‌ی کلاغ‌ها پیش نمی‌آمد شاید اولدوز، غصه مرگ می‌شد.»

کلاغ لب حوض با اولدوز آشنا می‌شود و به او مهربانی می‌کند:

«نوکش را کمی باز کرد، اولدوز فکر کرد که کلاغه دارد می‌خندد. شاد شد و شروع کرد با او به درد دل کردن:«یک عروسک گنده داشتم که گم و گور شد. عروسک سخنگو بود.» ننه کلاغه اشک چشم‌هایش را با نوک بالش پاک کرد. جست زد و نشست دم دریچه‌ی پنجره و گفت: بیا با هم بازی کنیم.»

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

ننه کلاغه برای رهانیدن او از غم و اندوه، یاری‌اش می‌کند و چند روز بعد عزیزترین بچه‌اش «آقا کلاغه» را می‌آورد که با او هم‌بازی باشد. و البته همه‌ی این کارها دور از چشم زن‌بابا و پنهانی انجام می‌گیرد و کلاغ راه و رسم پنهان‌کاری را به اولدوز می‌آموزد و به او یاد می‌دهد که در مبارزه از هر کاری استفاده کند، حتی از دزدی؛ زیرا به عقیده‌ی او «تا وقتی که هرکس برای خودش کار می‌کند، دزدی هم مطرح خواهد بود.» و در جواب آن‌هایی که دزدی را گناه می‌شمارند، می‌گوید: «گناه چیست؟ این، گناه است که نتوانم شکمم را سیر کنم. این گناه است که دزدی نکنم و در نتیجه خودم و بچه‌هام از گرسنگی بمیرند.»

اولدوز تحت تعالیم او به همه‌ی مظالم و باطن کثیف و نامردم زن‌بابا آگاه می‌شود و مستقیماً زیر نظر ننه کلاغه کار می‌کند و پیش از همه و بیش از همه، نقشه برای نجات «خودی» می‌کشد تا برای زندگی برود به جایی که بهتر از خانه‌ی بابا باشد و زن‌بابا نداشته باشد.

البته در این مبارزه و طرح و اجرای نقشه با ناملایمات و حوادث تأسف‌آور نیز گرفتار می‌شود. حتی معلم و راهنمای دلسوزش «ننه کلاغه» به دست ظالم زن‌بابا که «بو برده بود» کشته می‌شود. خانه قرق می‌شود. روزهای پریشانی و نگرانی پیش می‌آید، گرسنگی، تنهایی و ترس مستولی می‌شود ولی اولدوزِ تعلیم‌یافته، روحیه‌ی خود را نمی‌بازد، پنهان‌کاری‌اش را توسعه می‌دهد و نجات می‌یابد.

از موارد دیگر استفاده از مدنیت ملی، کشیدن تصویر پدر و مادر است. می‌دانیم که در تمام آثار فولکلوریکِ آذربایجان و بخصوص در افسانه‌ها، مادر و محبت مادری شکوهمندانه ستوده می‌شود؛ ولی در برابر آن، پدر اغلب منفور است. این موضوع حتی در قدیم‌ترین آثار مکتوب آذربایجان نظیر کتاب **دده قورقود** مورد توجه عمیق قرار گرفته است. در نصف بیشتر از دوازده داستان این کتاب، مادر و محبت مادری نقش اساسی و عمده دارد و عمیقاً ستوده می‌شود. مثلاً در اوّلین داستان، مادر «بوعاج» برخلاف پدرش «دیرسه‌خان» که حبّ مقام و ترس از خان خانان بایوندورخان چشمانش را کور کرده و مجبورش کرده بود فرزند را در کمند فریب چهل مرد مسلح نهد، بر اسب می‌جهد و فرزند زخمی‌اش را در درّه‌ای می‌یابد و یا «بورلاخاتون» مادر «اوروز» قهرمان داستان‌های دیگر که چه بسا پرستش می‌شود.

هم‌چنین است در افسانه‌های عامیانه‌ی دیگر که بحث درباره‌ی آن‌ها مجال بیشتر لازم دارد.

بهرنگ «ننه‌ی خوب و مهربان» را نعمتی عظیم نیکو می‌شمارد و اصولاً «ننه» را خوب و مهربان می‌داند. مادر اولدوز و مادر یاشار هر دو چنین‌اند اما پدرشان نه. پدر یاشار - که «همیشه بیکار بود و به عملگی هم نمی‌رفت» به خاطر این‌که هنوز مادر یاشار نمرده، نسبت به او بی‌تفاوت بود. اما بابای اولدوز که تحت تسلط زن‌بابا بود با صفات «احمق» ظالم و بدتر از نامادری وصف می‌شود. و در مقابل این‌ها «ننه‌ی یاشار» به عنوان

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

موجودی مقدّس ستوده می‌شود. این مادر که برای گـذران زنـدگی بـرای کار کردن و رخت‌شویی به خانه‌ها می‌رفت، حتی شاهد خشک‌شدن یکـی از بچه‌هایش زیر کرسی می‌شود. اما چه می‌تواند بکند «مگر کسی هـست که بگوید چرا باید فلانی‌ها ذغال نداشته باشند» و کسی نیست فکر کنـد که «چرا کار نیست تا دده‌ی یاشار برود و خرج خانه را در بیاورد.»

از برای تأثّرات نویسنده از فولکلور آذری فراوان می‌تـوان مثـال آورد؛ ولی به خاطر دوری از اطناب و به دلیل این‌کـه بیـشتر ایـن مـوارد غالبـاً واضح است - نظیر قضیه‌ی سخنگو شدن عروسک که متـأثر از افـسانه‌ی «صبیر قولچاغی» و داستان کبوترها کـه قـسمت اعظمـی از افـسانه‌هـای آذری در خصوص آن‌هاست و قضیه‌ی گوشت گاو و غیره- از بحث بیـشتر در این‌باره می‌پرهیزیم و از مواردی کـه نویـسنده بیـشتر بـدان‌هـا توجـه داشته و رویشان تکیه کرده است سخن می‌گوییم.

از این موارد قابل توجه بهرنگ، مبارزه‌ی بـا خرافـات و کوشـش بـرای بیرون کردن موهومات از اذهـان کودکـان اسـت. در میـان جمـلات ایـن بخش‌ها اندوه عمیق وی از این‌کـه اسـباب اندیـشه و بیـان آزاد میـسر و فراهم نیست و ارباب معرفت میدان و مجالی برای بیان افکار خود ندارنـد، نهفته است و با این، با نهایت مهارت و امکـانی کـه مثـالش تـا کنـون در ادبیات کودکان ایران دیده نشده و حداقل نگارنده ندیده است، بـه تلقـین افکار مترقی به خواننده‌ی کوچولو می‌پردازد.[1] و این بر ما نوید می‌دهد که

---

[1] ص ۳۶ **عروسک سخنگو** و ص ۳۸ **اولدوز و کلاغ‌ها** و جز آن.

وی در آثار آینده‌اش پا فراتـر و فراتـر خواهـد گذاشـت و بـه «خرافـات» قناعت نخواهد کرد!

قابل توجّه‌ترین جنبه‌ی دیگر داستان‌ها که ارزش قلم نویسنده را بـالا می‌برد، توجه به مردم و کوشش در تصویر فراز و نشیب‌های حیات جامعه است. این جنبه هر چند در دو قصه‌ی بلند نخستین، نسبتا ضعیف اسـت اما در دو داستان کم حجم دیگر، یعنی **پسرک لبو فروش** و **کچل کفتربـاز** با قدرت تمام منعکس است. در پسرک لبو فروش- مانند دیگر جاها- بـاز از ده سخن می‌اندازد و معلمی‌اش. از این‌که «حاجی قُلی فرشباف» آن جا رفته و کارخانه‌ی قالیبافی تأسیس کرده اسـت و مـردم، بچـه‌هـای قـد و نیم‌قدشان را به خاطر درآوردن خرج زندگی‌شان به کارخانه می‌فرسـتند (بد نیست همین‌جا یادآور شویم که تقریبا در همه‌ی قصه‌های بهرنـگ از بچه‌های قالیباف سخن به میان آمده است و حتی روی جلد کتاب‌ها هـم با نقشه‌های قالی تزیین شده است).

این قصه حماسه‌ی پسر بچه‌ای است «تاری وردی» نام که یک مادر و یک خواهر دارد و برای سیرکردن شکم آن‌ها به هر کاری دست مـی‌زنـد. با خواهرش به کارخانه‌ی قالیبـافی حـاجی قلـی- کـه سـبد شـیرینی در دستش اسـت و صـلوات ورد زبـانش- مـی‌رود. حـاجی قلـی خـواهر او را می‌پسندد و می‌خواهد مانند صیغه‌های دیگر که در چهار تا ده دیگر دارد، صیغه کند ولی تاری وردی و ننه‌اش تن در نمی‌دهند و با این‌که کدخـدا آن‌ها را از «بی‌کار ماندن و دردسر امنیه کشیدن» می‌ترسـاند و بـا آن‌کـه

می‌دانست چند سال پیش، امنیه‌ها پدرش را در گردنه‌ی کوه‌ها با تیر زدند و کشتند، باز تسلیم نمی‌شود و با حاجی قلی مبارزه می‌کند.

بالاخره هر دو از کارخانه اخراج می‌شوند و مدت‌ها گرسنگی می‌کشند. ننه‌اش فلج می‌شود و سر آخر فکر می‌کند که لبو بخرد، خواهرش بپزد و او ببرد بفروشد و بدین‌گونه با این ناملایمات برای زنده ماندن مبارزه می‌کند.

در قصه‌ی دیگر- کچل کفترباز- که تأثیر عمیق فولکلور در آن نمایان است، باز حیات و مبارزات خلق تصویب شده است. در قسمت اعظمی از افسانه‌های آذربایجان، جوان فقیری در مقابل مرد خوشگذران و ثروتمند و اغلب یک سلطان ظالم قرار می‌گیرد و با دست خالی با وی که «یک مملکت قشون دارد» مبارزه می‌کند. در همه‌ی این مبارزات هم نیرویی خارق‌العاده به یاوری او برمی‌خیزد و دمار از روزگار دشمنش در می‌آورد. این نیروی خارق‌العاده اغلب یک حیوان است: اسب، شیر، روباه، سگ و غیره که با صداقت و وفاداری بر خلاف تمام انسان‌های دور و برِ قهرمان تا پای جان در راه وی فداکاری می‌کند. و عملیّات این حیوان، اغلب باورنکردنی و دور از ذهن است. زمانی هم این نیرو یک «چیز» عجیب است. نظیر کلاهی که قهرمان را از انظار غایب کند، که باز آن هم از جانب حیوانی به او هدیه می‌شود. و از این موارد - علی‌الخصوص- در افسانه‌های مربوط به «کچل» به چشم می‌خورد.

نویسنده از این جنبه‌ی چشمگیر «افسانه‌های کچل» سود جسته و قصه‌ی **کچل کفترباز** را ساخته است. این خانواده‌ی دهاتی هم متشکل از یک مادر و پسر است که خرج زندگی‌شان را مادر با پشم رشتن و پسر، با خار کندن در می‌آورند. دختر سلطان به این «کچل بی سر و پا» عاشق می‌شود و سلطان و وزیرش که از این راز آگاه می‌شوند به آزار و شکنجه‌ی کچل می‌پردازند. تا این‌که مانند بسیاری از افسانه‌های آذری دو کبوتر بالای درخت با هم صحبت می‌کنند و درمان درد کچل را بیان می‌کنند و . . . تا آخر قضایا.

درباره‌ی دیگر داستان‌ها- سرگذشت دومرول دیوانه سر، پیرزن و جوجه‌ی طلایی‌اش، دو گربه‌ی روی دیوار و جز آن- حرفی نداریم جز این‌که کاش «سرگذشت دلی دومرول» عیناً ترجمه می‌شد. به دلیل این‌که «سقوط پاره‌ای قسمت‌های کوچک و افزودن قسمت‌های کوچک دیگر» به یک اثر ملی کاری سخت نکوهیده است و نویسنده می‌توانست از آن الهام گیرد (اقلاً) و داستان دیگری بپردازد (هم‌چنان‌که در کچل کفترباز). از این نیز نمی‌توان با چشم‌پوشی گذشت که، بهرنگ با آن آگاهی که در ادبیات ترکی دارد «دلی» را که به جای اسم خاص می‌نشیند، ترجمه کرده است. در حالی‌که دلی نه به دیوانه می‌گویند و نه به دیوانه‌سر. و بلکه لقب خاص افرادی پرشور بوده است که نیروی تنی زیاد داشته‌اند و بدون ترس و هراس به غارت تجار و مبارزه با قدرتمندترها می‌پرداخته‌اند. محتوای چند داستان دیگر هم نسبت به

حجمشان بسیار ناچیز است، در صورتی‌که می‌باید حرف زیاد را در کلماتِ کم گفت.

بعضی کم‌توجهی‌ها هم در تهیه و ضبط متون به چشم می‌خورد، مثلا در صفحه‌ی ۵۵ عروسک سخنگو- خط سوم از بند دوم- ترانه‌های قالی‌بافان می‌باید به صورت زیر اصلاح شود:

«باشیم قانی دورمادی» که به غلط «باشیمین قانی دورماییر» ضبط شده است. برخی الفاظ رکیک نیز تقریبا در «همه‌ی قصه»ها وجود دارد که ممکن است عجالتاً باعث شود یک پدر شهری نتواند کتاب را به دست گیرد و برای بچه‌هایش بخواند (البته اگر چنین پدری یافت شود!) مکرّرات و حرف‌های زاید هم گاهی دیده می‌شود و حتی وقتی، طرح یک مسأله‌ی کوتاه و جزیی مدت‌ها وقت نویسنده را تلف می‌کند.[1] تنها اشتباه «لپی» قصه‌ها که به طور وضوح جلب توجه می‌کند، خلط «عروسک گنده» با «عروسک سخنگو» است. از ص ۵۲ به بعد کتاب دوم، عروسک گنده، عروسکی نوظهور است. در صورتی‌که در کتاب اول، عروسک گنده همان عروسک سخنگو است. دیگر این‌که به قراری که متن قصه‌ها نشان می‌دهد، می‌بایست کتاب عروسک سخنگو، پیش از **اولدوز و کلاغ‌ها** منتشر می‌شد و «اولین قصه‌ی اولدوز» به شمار می‌رفت. برخی تکرارهای بیهوده نیز در هر دو کتاب مشترک است، یعنی آنچه که در کتاب اول آمده، در قصه‌ی دوم بی‌جهت تکرار شده است و گاهی این فکر پیش می‌آید که

---

[1] مانند قضیه‌ی طاووس، صفحه‌ی ۲۰ و ۲۳ از داستان **عروسک سخنگو**.

این حوادث متفرق که از زمینه‌ی ظاهری قصه‌ها جداست و در واقع زمینه‌ی حقیقی قصه‌هاست، خود یکی است و میانشان جدایی نیست و بقیه، حرف‌های اضافی است و وارد کردن آن‌ها در کتاب، تنها به خاطر جدایی انداختن ظاهری میان دو کتاب است و به بیانی دیگر هر دو فقط بهانه‌ای است برای گفتنِ یک حرف (مثلا وصف حیات فقیرانه‌ی یاشار و خانواده‌اش).

در مطالعه‌ی این قصه‌ها گاهی به نظر می‌رسد که نویسنده از آثار گوهرمراد تأثر یافته باشد. مثلاً موضوع شبیه موضوع دو کتاب اول و دوم وی را قبلاً در «بهترین بابای دنیا» دیده‌ایم. و نیز پیش از بهرنگ، گوهرمراد از شخصیت و نقش چشمگیر کچل در فولکلور آذری سود جسته بود. و تفاوت این است که بهرنگ به اقتضای شغلش با بچه‌ها حرف می‌زند و مسایل عمیق حیات را به زبان کودک بیان می‌کند و البته این مشکل است؛ ولی او معلم خوبی است و به خوبی به روحیه‌ی بچه‌ها آشناست. هیچ‌گاه به «نصیحت خشک و خالی» نمی‌پردازد بلکه بچه را در تعلیل حوادث به تفکر وامی‌دارد. مطلب قابل توجه دیگر این است که قصه‌نویس اغلب قصه‌هایش را ناتمام می‌گذارد و به ناتمام ماندن آن اطمینان دارد:«همه‌ی قصه‌گوها در این جا می‌گویند که قصه ما به سر رسید. اما من یقین دارم که قصه‌های ما هنوز به سر نرسیده است. روزی

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

البته دنبال این قصه را خواهیم گرفت... »[1] و ما امیدواریم که این روز هرچه نزدیک‌تر باشد . . .

حرف آخر این‌که چند کتاب منتشر شده‌ی مورد بحث، نقطه‌ی تحولی است در ادبیات کودکان این مملکت و نویدبخش ظهور نویسنده‌ای توانا و واقع‌بین که می‌کوشد خود را از مردم جدا نکند.

---

[1] کچل کفترباز، ص ۲۴.

۳. صمد بهرنگی از میان ما رفت ...[۱]

اوزاخلاردان باخماگون!
بولودلاردان بیر سورون!
بیزه یاخین گلمزسن،
چکنیرسن نه ایچون؟
کؤنول یانار هر آخشام،
سنی آنار هر آخشام!
بویارالی اوره‌گیم،
ندن قانار هر آخشام؟
حبیب ساهر

در برابر پیشرفت‌های علمی و نو اندیشه‌ها و نوپروری‌های خیره‌کننده و بهت‌آور زمان ما شاید یکی از بی‌رحمانه‌ترین و ظالمانه‌ترین محرومیّت‌ها برای یک ملّت و یک قوم این باشد که نتواند شکوفایی استعدادهای سرزمین‌اش را در زمینه‌های اجتماعی و ادبی و سیاسی و هنری ببیند و هنرمند بپرورد یا هنرمندان پرورده شده و به زحمت و خون جگر پخته

[۱] هفته‌نامه‌ی مهد آزادی ویژه‌ی هنر و اجتماع، مهرماه ۱۳۴۷ (ویژه نامه‌ی صمد بهرنگی).

شده‌ی خود را نشناسد و خیلی ساده‌تر: از موسیقی و فرهنگ خلقی و بومی‌اش محروم باشد و نشود شعر بخواند، و برای همه ترانه بگوید ... و این درد اگر درد شرق است بنا بر این درد آذربایجان نیز هست، ما مدت‌هاست که با هم نگریسته‌ایم، مدت‌هاست که عاشق‌های ما یکی بعد از دیگری در گور انزوا مدفون می‌گردند و در تاریکخانه‌ی فقر از بین می‌روند و صداهایشان گرفته می‌شود و سال‌هاست که ادبیات و فرهنگ شفاهی خلق ما در حال فراموشی و به نحو دردناک در حال نابودی است علناً می‌بینیم که سازهایمان از نوا افتاده‌اند و «بایاتی‌ها» و «سایا»هایمان از زبان‌ها فرار می‌کنند.

در همچو شرایطی «صمد» زاییده شد و همراه صمدها تحصیل کرد و با سرد و گرم‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سرزمینش آشنایی پیدا کرد و در پرثمرترین ایام زندگی‌اش درد را فهمید، سکوت را شکست و فریاد برداشت، فریاد از این که محیط آموزشی و پرورش‌مان آلوده و استعدادکش است و معلم خوب نداریم، پرورش خوب، محیط خوب، مسکن خوب و لباس خوب نداریم که افسانه‌های زندگی افتخارآمیز فرهنگ و ادبیات‌زای پدران وطنش از یاد می‌رود.

صمد بهرنگی در سخت‌ترین شرایط در برابر آدمک‌هایی که به خاطر نانی و مقامی به چنگال‌های شوم و اهریمنی خود سعی در فنای امیدها و آرزوهای مقدس میلیون‌ها زحمتکش رنجیده و محروم از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی داشتند و بر حقیرترین و پست‌ترین غرایز و خواست‌های

حیوانی خود سر فرود می‌آوردند مردانه قد علم کرد. در مدت بسیار اندک، آفرینش هنری خود را نشان داد که انسان حماسه‌ای است جاودانه، و مردانگی چشمه‌ای است خشک ناشدنی.

صمد به خلاف این آدمک‌ها که ادّعاهای دهن پرکنی هم داشتند و آگاهانه پرده‌ی ضخیمی بر روی واقعیات زمان می‌کشیدند و در دفاع از منافع اقلیت‌های بهره‌گیر تا درجه‌ی خادم پست بورژوازی سقوط می‌کردند، بی هیچ ادّعا و با صداقت و صمیمیت کامل در کمتر از ده سال قسمت اعظمی از ادبیات و فولکلور آذربایجان را یاد گرفت، تدوین کرد و یاد داد و دانش خود را به منزله‌ی ضربه‌ی شکننده‌ای بر سر خصم فرود آورد.

به طور کلی می‌شود موضوع همه‌ی ژانرهای فولکلور آذری را در دو کلمه خلاصه کرد، مبارزه‌ی انسان‌های محروم با طبیعت و با زورگویان که صمد آن را خوب آموخته بود، و بهره‌مندی از فولکلور را بهترین و عاقلانه‌ترین راه مبارزه‌ی یک نویسنده می‌دانست.

او خوب دریافته بود که شالوده‌ی روبنای اجتماعی، یعنی: مدنیّت ملی و آفرینش هنرهای خلق، تنها و تنها مجموعه‌ی مناسبات تولیدی ساختمان اجتماعی جامعه است، یعنی: بر ریشه‌های سیاسی و اقتصادی و علل دیگر دردهای اجتماعی خلق خود آگاه بود و حیات مردم را عمیقاً لمس می‌کرد، او ده سال در میان مردم محروم دهات آذربایجان زیست و حتی وقتی تهران دعوتش کرده بودند که کتاب الفبایش را چاپ کنند،

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

تسلیم میلیون‌ها ریال نـشد و در برابـر چـشمان بهـت‌زده‌ی آدمـک‌هـای دانشمند باز به دهات برگشت.

راهی که صمد در بیان و تصویر فکر خود در پیش گرفـت راه تـازه‌ای بود، راهی که شاید کودکانه باشد؛ چرا که داستان‌های کودکانـه عنـوانش بود و مضمون‌های کودکْ پـسند محتـوی‌اش ... و حـرف در ایـن کـودکْ پسندی است و مسأله نیز در همین جا نهفته است. هدف روشن بود، برای کاشتن بذرهای جدید و تخم‌های نـاب و تـازه زمـین‌هـایی کـه خارهـا و علف‌های هرزه و مواد سـمّی و خـاک‌هـای آلـوده و کهنـه محتـوی آن را تشکیل می‌دهند و شالوده‌ی کار خود را در بذر افشاندن به مغزهای قابـل انعطاف و صاف و بی‌لکه و تأثیرپذیر کـودک قـرار داد؛ ولـی بـا ایـن کـار نومیدی خود را از زمین‌های شوره‌زار قدیمی و کهنه که به زباله‌دان سم‌ها مبدل شده‌اند کامل نکرد و نومیدانه به آن جـا نیـز بـذرهایی افـشاند. او حادترین و حیـاتی‌تـرین مـسایل زنـدگی مـردم در جامعـه را در همـین داستان‌های کودکانه سـاده‌تـرین وجهـی کـرد و ترسـیم فقـر و نـادانی و محرومیت و اختلافات طبقاتی را به عنوان دردناک‌ترین و قابل‌بحث‌ترین موضوع‌ها چاشنی تمام این داستان‌ها نمود.

و نیز در بحـث‌هـای اجتمـاعی خـود در مـورد معـضلات آموزشـی و فرهنگی دهات و شهرها به تجزیه و تحلیل مسائل پرداخـت کـه یکـی از ضروری‌ترین وظـایف فرهنگیـان و فرهنـگ‌پـروران دیـار ماسـت و نـشان می‌دهد که چقدر این نویسنده آذربایجانی در بحرانی‌ترین شرایط لمس و

بیان واقعیات انگشت روی یکایک معضلات تدریس و معلّمی می‌گـذارد و از معلوماتی خشک همراه با برنامه و معلمی منحرف و استعدادکش انتقاد می‌کند. او در این صحبت‌ها از طرف صدها تن از معلمین واقعی این مـرز و بوم که می‌خواهند واقعاً علیه بیسوادی و فلاکت بجنگند سخن می‌گوید و درد تدریس را می‌شکافد و زخـم را نـشان مـی‌دهـد و از دربـدری‌هـا و نابسامانی‌های حاکم بر آموزش و پرورش یاد می‌کند.

در جامعه‌ی ما و در میان چند تن معدود که سرشـان را انداختـه‌انـد پایین و بی‌هـیچ پـاداش و غـرور و جنجـالی بـه کارهـای هنـری و ادبـی مشغول‌اند. صمد نعمتی بود، صمد چیزی بود، وزنـه‌ای بـود، کـسی بـود، نفوذی داشت و شاید به حق بتوان اعتراف کرد که یکـی از امیـدبخش‌هـا بود. کارهای او امیدی بود برای آغازی باشکوه و ارزشمند.

امروز فقدان او بیشتر از هر جای دیگر، این جا، در این کنار که دهات و مردم آن صمد را پروراندند و در فکرش تأثیر کردند احساس می‌شـود... آذربایجان یکی از صمیمی‌ترین نوگرایان و داستان‌گویانش را از دست داد و داغ او داغ کوچکی نیست.

صمد، علیرغم تلاش‌های پی‌گیرش نتوانست بسیاری از آثار ارزنده‌اش را به دست خلق برساند که می‌شود از آن میان این‌ها را نام برد:

فولکلور:

- مجموعه‌ای از آثار فولکلوریک آذری.

- تحقیقات اجتماعی و مونوگرافی تبریز و بعضی دیگر از نقاط آذربایجان (ناتمام مانده است.)
- حماسه‌ی کوراوغلو.

قصّه:

- افسانه‌ی محبت.
- عروسک‌ها، آدم‌ها و کلاغ‌ها (ناتمام مانده است.)
- مقصود دیوانه.
- سرگذشت پسرک دهاتی.
- یک هلو و هزار هلو.
- قصه‌های کلیله و دمنه.
- خواب و بیداری.

و ده‌ها مطلب و مقاله در زمینه‌ی ادبیات کودکان. فولکلور آذربایجان و جز آن که اگر توفیق رفیق راهمان بود، همه را به تدریج در این نشریه و نیز جداگانه چاپ خواهیم کرد.

۴. دانیشان قولچاق[۱]

صمد! قاوزا باشین، حسینم، حسین.
نه اوجوز الیمدن بوراخدیم سنی!
نییه پوزغون ائتدین بوسولغول باغی،
اونوتدون وفاسیز بولبول، چیمنی!

سنده مینلر کره اودلاندی سینه،
آرازا قارشی بیر عؤمور باغیردین.
جومدون اونون داشدان برگ اوره‌گینه،
اؤزون ئولدون آمما بیرلیک چاغیردین...

تکلیکده گؤرنئجه اودلانیرام، وای!
سن منه محکمجه بیر دایاغیدین.
گولونج ائیله بیرلر نامردلر منی،

---

[۱] هفته‌نامه‌ی مهد آزادی ویژه‌ی هنر و اجتماع، مهرماه ۱۳۴۷ (ویژه نامه‌ی صمد بهرنگی).

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

خلقیمین سن شانلی بیر مایاغی ایدین.

صمد! ایندی یئنه آجدیر اوشاقلار،
یئنه چیلپاقدیرلار کند مکتبینده.
سنی گؤزله ییرلر ای وای، آهای هاوار!
یئنه گل اونلارا درس وئر سرینده.

آه! هانی قولتوغودولو بیر کتاب،
کندیولون تاپدایان جوان معلم؟
بیلیرسن، سولوبدور «ماماغان» یاغی؟
نه یاتیبسان، ای واه! اویان معلم!

دئییرلرکی ئولدون، یوخ، بویالاندیر،
اینانانمیرام من هر بیر بوش سؤزه!
صمدلر دوردوغو منه عیاندیر،
یوخدورسا اینامین، چیخ‌سن بیر دوزه!

من سنه مرثیه اوخویانمارام،

سن کی بوردا حله ایچیمیزده سن،
سنین ئولمگیوی هیچ واخت قانمارام،
سن کی بو یوللاردا سن کی ایزده‌سن.

قانلی بیر قیرباجیم ائده آتلانیب،
بیلیرسن، آرازا قان تؤکه‌جکم!
کندلی‌نین، ایشچی‌نین کؤنلونده، البت،
سنین آبیده‌نی من تیکه‌جکم...

اودلو اوره‌گیمده اودلار سؤنمه‌میش،
من قیویلجیملاردان اودچاخا جاغام.
آرازین جانیندا دئشیک آچاراق،
دایانماق بیلمه‌ییب، من آخاجاغام!

راحات یات کی سنین اولدوزون بیرده،
قاییداجاقدیر ئوزدوغما کندینه.
حله‌لیک بیته‌من ناغیللاریوی،
یازاجاقسان کندده، شه‌هرده، یئنه...

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

آتیوین دالینجا آزغین انسانلار،
یئره اوز سورتجک کله مایاللاق.
بیلیرسن کی سنین آدیوی دئییب،
یئندیره‌جه‌ییک بیز دوشمانا شاللاق.

اینجیدیم، اینجیتدیم سنی آزگونده،
سن منیم باغیمیین بولبولو، صمد!
دئگلیلن سنی هیچ آتماق اولارمی؟
یاوالاج خلقیمین سن دیلی، صمد!

وای اولسون منه، گؤرخزانا دوشدوم،
سن منیم گولزاریم، باهاریم، باغیم.
آمان، ای واه! نئجه لال اولدوم بیردن،
سن منیم دانیشان در دلی قولچاغیم.

۵. ای رود![1]

همچو رنگ رخ من زرد شود رخسارت
دانه‌ی آرزویت
در دل چون سنگ تو
ای رود!
بخشکاد!
تو مرا
به جدایی و به بی‌باری و هجران
افکندی
ای پناه همه دیوان!
هایل نور و حقیقت...
بخشکی ای رود!

ای همه سنگدلی و همه نادانی و نقصان!

[1] هفته‌نامه‌ی مهد آزادی ویژه‌ی هنر و اجتماع، مهرماه ۱۳۴۷ (ویژه نامه‌ی صمد بهرنگی).

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

من نیفتاده‌ام از پا،
بازوانی دارم،
به سختی دل تو...،
و دلی سرشار نفرت و شقاوت...
دخترانی همه کینه، پسرانی همه خشم،
من به آغوش خودم پروردم،
من سراپا دردم،
من که رخ زردم.

تو مرا داغ جدایی به دلم بنشاندی،
اسب جور از بر نعشم راندی.

من به یاری جوانان وطن،
آفتاب از پس کوه آورم و
آب از دل تو...
من تو را داغ نهم بر دل
که دگر ددْصفتی را
نشناسی ای رود!

به مهار آورمت من،

به رامش و درود...

تا که بالا رود از قامت پُر هیبت و زشتت دود!

۶. آغاز ما[1]

پیش از این از روزنه‌ای که برای فرو بردن هوای تازه در جایی گشوده بودیم – که شاید از آن آگاهید – گفتیم مدت‌هاست در این اندیشه‌ایم سخنی بگوییم و با آنان که حرفی دارند و درد دلی، به یک اتراق باشیم، و اکنون که فرصتی یافته‌ایم، و تلاشی دیگر می‌کنیم؛ چرا که اندوه جدایی از تیپ روشنفکر که برای یافتن چیزی، جمله‌ای، مسأله‌ای، قصّه‌ای و شعری تشنه‌وار صفحات «نشرات» را ورق می‌زنند، سخت تحمّل‌ناپذیر است، و فقدان نشریه‌ای هنر و ادبی در این گوشه سخت دردناک.

* * *

شاید این تلاش نو که با جوشش اندیشه‌های جوان و تازه، و با صمیمیتی بی‌ریا آغاز می‌شود، گامی باشد برای در هم شکستن سکوتی و روشنایی‌بخش راهی، و گشایشی برای محبّت‌ها، عقده‌گشایی‌ها و برای حرفی، چیزی، درد دلی...

* * *

---

[1] هفته‌نامه‌ی مهد آزادی ویژه‌ی هنر و اجتماع، مهرماه ۱۳۴۷ (ویژه نامه‌ی صمد بهرنگی).

ما بی هیچ ادعایی پای اندر راهیم و باور داریم کـه کـاروانی خـواهیم بود متشکل از اندیشه‌های جوان و پاهای پولادین و خستگی‌ناپذیر، هم از این جهت از رهنوردان راه دراز مهر و صداقت می‌خواهیم که در هـر کجـا هستند همّت خود را همراه ما سازند که اگر هـم نهیـب‌زننـده‌ی آتـشدان مقدس و راستی و دادگری نتوانیم بود، باری در جلـوگیری خاموشـی آن بهره‌ای داشته باشیم که آتش را هماره مهری اسـت بـی‌پایـان و خـشمی است دیر پای...

تا، خلایی را پر کنیم خود را که بـه سـان چـشمه‌ی جوشـانِ آغـوش کوهستان‌ها کسی را سرما نیست، برپا نگه داریم، مانا که چونـان سـیلی و همانند آذرخشی فرود آییم و به دریا، دریاچه‌ای پیوند زنیم که در آن ارج و حرمت به قطره، دلسوزی و محبّت‌هـای مـسیحیانه را نفـی مـی‌کنـد و برابری قطرات تا بدان مایه آرامشی جاودانه می‌سازد که خیزابی گمـراه را امکان زیست نمی‌تواند بود کـه جـز آن بـا آویـزش بـه تلاطـم و آشـوبی خشمگنانه به دست آمدنی نیست...

* * *

نویسندگان، هنرمندان و سـالکانی کـه هواخـواه و مـدافع ارزش‌هـای مثبت حیات‌اند و از دهش خود در این راهِ بی‌هراس، ما را عضوی هـستند جدانشدنی از پیکر. بر عکس، آنانی که هنـوز در ابخـره‌ی خیـالات واهـی محبوس‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه بر پست‌ترین خواست‌های حیـوانی خـود سر فرود آورده‌اند و بی‌گمان از زیر تازیانه‌ی زهرآگین انسان جـان بـه در

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com

نخواهند بود، ما را دشمنی هستند که اندک پارگی زمـان، روز شمارشـان خواهد بود...

* * *

مطالب نشریّه‌ی مـا در چـارچوب هنـر و ادبیـات و مـسائل هنـری – اجتماعی سیر خواهد کرد و کوشش برای ارائه‌ی ارزیابی‌ها و نقّـادی‌هـا و بینش‌های مختلف هنری و ادبی به عمـل خواهـد آمـد و چاشـنی آن بـا موضوعات اصیل و جاندار و تازه‌ای از فولکلـور و فرهنـگ‌هـای عامیانـه از جنبه‌هـای گونـاگون خواهـد بـود و کـاوش‌هـای فولکلوریـک همگـام بـا تلاش‌های ادبی و هنری و اجتماعی دیگر پیش خواهد رفت و ایـن راهـی است محتاج همگامی‌های شما...

* * *

ما امیدواریم که در نمایش افکار و عقاید مربوط بـه ادبیـات و هنـر و بحث‌های گوناگون در زمینه‌های علمی و ادبی و جز آن تـا حـدود امکـان موفّق شویم و درِ دوسـتی و محبّـت و بـی‌ریـایی را بـا خواننـدگان خـود بگـشایم، دری کـه بـه شـهری از برخوردهـا و تـشریک مـساعی‌هـا و هم‌فکری‌های صمیمانه بـاز شـود و در مـا آن امیـد بزرگـی را کـه بـرای شالوده‌ریزی‌های آرزوهای مقدّس سرزمین و مردممان لازم است به وجود آوردند و لازم به گفتن نیست که آنچه ما می‌کنیم از شماست و باز بـرای شما و آنچه که شما خواهید کرد، به نفـع همـه‌ی مـا کـه در ایـن مـسیر رفته‌ایم و می‌رویم.

و نیز امید می‌رود که دشواری‌های راهمان، سختی‌ها و سدها را فرا چشم داشته باشیم و از نظر دور نداریم که ساده‌ترین مطالب هنری و ادبی اگر بخواهد از ابتذال‌های زمان و مکان به دور باشد با عظیم‌ترین مشکلات انتشار رو به رو است و بر این اساس، نواقص چه بسا کم‌بهاست و دشواری‌ها بی‌شمار...

۷. اوچغون داخما[1]

تاریخین ایگلنمیش صحیفه‌سینده،
اسیریک، آی آمان!
شئیطان تورو تکی یان - یؤره‌میزی،
یورویوبدور دومان.

اریبر اوشاقلار بیر پارچا بوزتک،
گل بیرجه دایان!
گولونج ائیله‌ییرلر ایسته‌گیمیزی،
آتش آچ! اویان!

چک باشیوا ائلین قیزیل مئیینی،
آلدانما تاتلارا!
اونودما ویرانا اوچغون داخماوی،

---

[1] دوزگون، حسین. اوچغون داخما (مجموعه شعر)، تهران، ۱۳۵۹، ص ۵۷.

قوشولما یادلارا.

اوغورلار!
دور فیشقیرت امجکلرینی،
یاد یوردا سرپله تمیز سودونو،
بیتسین اوردا یئنه اودلو چیچکلر...

۸. اؤلوم یولو[۱]

نه اولدو یوردونو ترک ائیله‌دین گؤزه‌ل سئرچه‌م؟
یووان کی بوش قالدی!
بو کؤچ دوشونجه‌سینه، سئرچه! کیم سنی سالدی؟
اؤلوم یولون سئچدین؟
عؤمور هارایا گئدیر
بیلمه‌دینمی سن بونو هئچ؟
کیم اؤیره‌دیب یولا سالدی قارانقوش آدلاندین؟
دئییرلر تبریزی داندین!
قارانقوشون او داغا ساری اوچماغی نه دئمک؟
اینانمیرام بونا من!
دؤنر یوواسینا بیر گون،
داغا کؤچن سئرچه.

---

[۱] دوزگون، حسین. تبریز یوللاریندا (مجموعه شعر)، تهران، ۱۳۷۶ ، ص ۷۶.

بادام آغاجلاری گوللندی سئرچه‌لر گلدی.
هایاندا قالدی «قارانقوش» آدلانان سئرچه؟
مهاجرت نه اوزون سوردو
داغ، نه اوزاق ایمیش!
بو کؤچ دوشونجه‌سینه سئرچه کیم سنی سالدی؟
اؤلوم یولون سئچدین؟

۹. تصویر صمد

در سال ۱۳۶۰ مجموعه‌ی طرح‌هایی از آقای مقصود یحیوی تحت نام تصویر صمد چاپ شد که در آن طرح‌هایی حاکی از دوستی و همکاری دوزگون و قارانقوش وجود داشت. در این کتاب برخی از آن‌ها را نقل می‌کنیم. لازم به ذکر است که بیشتر طرح‌ها مربوط به ابیاتی از منظومه‌ی صمد بهرنگی سروده‌ی دوزگون بود. ما دو طرح از میان این طرح‌ها را در اینجا می‌آوریم.

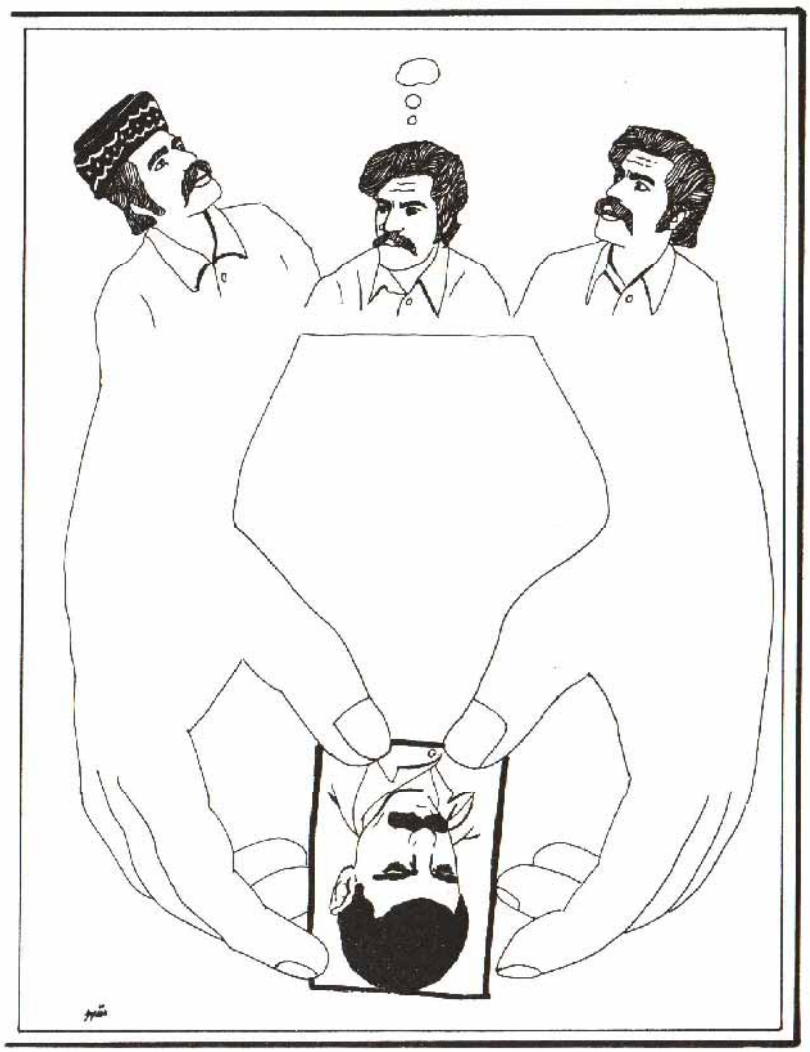

www.duzgun.ir
http://ehsanshokr.blogfa.com